

پاسخی تاریخی-جهانی
به عصری با اهمیت
تاریخی-جهانی

مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

فهرست

پاسخی تاریخی جهانی به عصری با اهمیت تاریخی جهانی
در بارهٔ پیش نویس

- ۷..... «مانیفست و برنامهٔ انقلاب کمونیستی در ایران»!
۸..... سی و ششمین سالروز قیام سرداران.....
۱۳..... مانیفست و برنامهٔ انقلاب کمونیستی در ایران

فصل اول

- ۱۳..... انقلاب کمونیستی.....
۲۱..... فراز و نشیب راه تاریخی - جهانی انقلاب کمونیستی.....
۲۵..... سنتز نوین کمونیسم: جهشی تکاملی در علم کمونیسم.....

فصل دوم

- ۳۲..... انقلاب در ایران.....
۳۴..... نظام جمهوری اسلامی.....
۳۴..... ساختار اقتصادی.....
۴۰..... شکل گیری قشر سرمایه داران بزرگ اسلام گرا در بورژوازی ایران.....
۴۱..... نظام سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی.....
۴۴..... دستگاه نظامی - امنیتی ستون فقرات دولت.....

- ۴۴..... توده‌های طرفدار جمهوری اسلامی
- ۴۵..... جناح‌بندی‌های درون هیئت حاکمه
- ۴۶..... وحدت و تضاد جمهوری اسلامی با امپریالیسم

فصل سوم

- ۴۸ انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین
- ۴۹..... رهبری انقلاب
- ۵۰..... نیروهای انقلاب و متحدین نزدیک آن
- ۵۴..... دیگر نیروهای اجتماعی
- ۵۵..... غسل‌ها
- ۵۶..... استراتژی انقلاب
- ۵۸..... جنگ انقلابی و قوانین آن
- ۶۱..... آغاز موفقیت‌آمیز
- ۶۱..... فاز سیاسی، تدارک با رویکرد استراتژیک
- ۶۷... برای آن که تفنگی در کار نباشد، باید تفنگ در دست گرفت
- ۶۷..... جهت‌گیری استراتژیک و مبارزات فوری:
- ۶۷..... ضرورت انقلاب کمونیستی و رویکرد استراتژیک

فصل چهارم

- ۷۰..... تأسیس جمهوری سوسیالیستی نوین ایران
- ۷۱..... فرمان‌های سه گانه شورای حکومت موقت
- یکم: اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی
و الغای نهادها و ساختارهای آن
- ۷۱.....
- دوم: حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی مردم
- ۷۵.....
- سوم: مقابله فوری با فقر و محرومیت
- ۷۷.....

پیوست

- ۸۱..... «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»
- ۸۱..... باب آواکیان و سنتز نوین کمونیسم

پاسخی تاریخی جهانی به عصری با اهمیت تاریخی جهانی

دربارهٔ پیش نویس «مانیفست و برنامهٔ انقلاب کمونیستی در ایران»!

در عصری به سر می‌بریم که جامعهٔ بشری زیر فشار ضرورت پشت سر گذاشتن نظام طبقاتی و استقرار سازمان اجتماعی کمونیستی قرار دارد. بی‌پاسخ ماندن این ضرورت، رنج‌های بی‌سابقه، جنگ‌های ویران‌گر و بی‌انتهای، نابودی حریق‌وار محیط زیست را برای مردم ایران و جهان به بار آورده است. در چنین شرایطی انقلاب نکردن و تن به این وضعیت دادن دیوانگی است. فقط یک راه نجات وجود دارد. هر چیز دیگر توهمی بیش نیست. باید تمام نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران و جهان را نابود کرد و به جای آن جامعه و جهانی دیگر بنا کرد. جهانی که در آن هرگونه پایه و اساس تولید فقیر و غنی، ارباب و برده، حاکم و محکوم، جنگ‌های ویران‌گر محو شده باشد و به جای آن انسان‌ها برای نیک‌بختی اشتراکی در تعاون و هم‌آهنگی کار کنند

و جهان خود را بسازند. انتشار پیش نویس «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» دعوتی است تا صدها هزار نفر برای تحقق این هدف تعهد سپرده و رهروان پایدار و ثابت قدم این راه شوند.

این سند، جایگزین برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) می شود. انتظار و آرزوی ماست تا «پیش نویس» سند، در میان طیف وسیعی از مبارزین، از فعالین و دوستداران این حزب تا رفقای جنبش چپ و فعالین حرکت‌های اجتماعی، بحث و بررسی شود. به ویژه، فعالین حزب موظف‌اند تا آن را به میان جوانان مبارزی که با خیزش دی ماه وارد صحنه سیاسی جامعه شده‌اند، ببرند تا با افکار و واکنش‌ها و احساسات آن‌ها که سند را خوانده و بحث و بررسی می‌کنند آشنا شویم، بیاموزیم و مصالح بیشتری برای غنی‌تر و صحیح‌تر کردن سند به دست آوریم.

«مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» خصلت نظام طبقاتی حاکم در جهان و در بستر آن، چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی را نقد کرده و بدیل انقلاب کمونیستی را به عنوان پاسخی به چالش عصر کنونی و در خدمت به تحقق کمونیسم در جهان، پیش می‌گذارد. این سند، بیان کاربست انضمامی کمونیسم نوین در شرایط خاص ایران است.

سی و ششمین سالروز قیام سربداران

«مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» را در سی و ششمین سالروز قیام سربداران در آمل، منتشر می‌کنیم. قصدمان این است که بر هدف تحقق نیافته قیام سربداران تاکیددی دوباره بگذاریم و آن را در چارچوب پیشبرد نبرد برای استقرار «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» قرار دهیم. قیام پنجم بهمن ۱۳۶۰، نقطه اوج مبارزه مسلحانه‌ای بود که اتحادیه کمونیست‌های ایران (سازمان پیش‌حزبی حزب کمونیست ایران مارکسیست لنینیست مائوئیست) با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، آغاز کرد. در فراخوان به مردم برای پیوستن به قیام چنین نوشته شده بود:

ای مردم ایران! ... جمهوری اسلامی، خمینی و دارودسته‌اش چیزی جز یک دستگاه فساد و زور و قلدری آخوندی نیست. خمینی دغلکار، رژیم مطلقه سلطنتی را در شکل و شمایل مذهبی و بر تلی از بدن‌های متلاشی شده جوانان انقلابی ما، بار دیگر احیاء کرده است... ای رفیقان کارگر و ای برادران و خواهران رنجبر در همه شهرها و روستاها!... یک دل و متحد به پا خیزید! از توپ و تشر توخالی و تیر و تفنگ پوشالی مشت‌اشرار و اوباش بی‌آبرو نهراسید. خیمه و بارگاه این خیره سران را که هوای سلطنت به سرهای بی‌مغزشان زده است باید بی‌رحمانه به آتش کشید...

اگر چه قیام پنجم بهمن، در یورش اوباش تبهکار جمهوری اسلامی شکست خورد اما کابوس آن، هرگز دامان رژیم را رها نکرد. خمینی

به پیروانش وصیت کرد که آمل را فراموش نکنند و خطر اتحادیه کمونیست‌ها را دست کم نگیرند.

۳۶ سال پس از شکست قیام سرداران، رنگ چهره‌های رزمندگان کمونیست و صدای فریادهای‌شان در جنگل و شهر، در خاطرهٔ مردم استوار است و آموزه‌های آن قیام هنوز پر تپش و پر طنین این حقیقت را تکرار می‌کند که راه‌هایی تنها در گروهی سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک قدرت سیاسی و دولت بنیاداً متفاوت و نوین است. دولتی که بر ویرانه‌های دولت طبقهٔ سرمایه‌داران و کارگزاران آن‌ها بنا شده و راه ریشه‌کن کردن تمامی انواع و اشکال ستم و تبعیض و بهره‌کشی و در مسیر حرکت به سوی جهان کمونیسم را هموار می‌کند.

بدون کسب قدرت سیاسی، حل تضادها و معضلات اجتماعی موجود، ناممکن است و «مانیفست و برنامهٔ انقلاب کمونیستی در ایران»، اصول و نقشهٔ راه تحقق انقلاب و بنای دولت جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران است. طی کردن چنین طریقی بدون رهبری یک حزب انقلابی کمونیست و متکی بر سنتز نوین کمونیسم، امکان‌پذیر نیست. در تداوم خیزش دی ماه ۱۳۹۶، یا با هزاران کمونیست و انقلابی و مبارز دیگر، جنبشی برای چنین انقلابی بر پا کرده و جامعه را به آن سو می‌بریم، و یا هم چون انقلاب شکست خوردهٔ بهمن ۵۷، نیروهای سیاسی طبقات مرتجع آن را به سمت فاجعه‌ای دیگر هدایت خواهند کرد.

بر آنیم تا بار دیگر در مسیر گامی که حزب ما برای به راه انداختن جنبشی برای انقلاب کمونیستی بر می‌دارد، خشم توده‌های مردم

به ویژه کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان شورشی و جنبش فرودستان را در مدار این انقلاب و افق‌رهای بی‌بخش آن قرار داده و تا رسیدن به رهایی، دست از جنگ و مبارزه با مرتجعین و ستمگران برنداشته و مردم را برای چنین انقلابی سازمان‌دهی کنیم.

در این نبرد، دوش به دوش توده‌های مردم و جنبش فرودستان، هیچ چیز برای از دست دادن نداریم و جز امید برای انقلاب و پیکار برای رهایی به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشیم. رهایی ممکن است اگر تحت پرچم کمونیسم نوین و حزب آن در ایران یعنی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) متحد شویم و به انقلاب بپیوندیم.

راه پر پیچ و خم اما درخشان است!

پیش به سوی سرنگونی جمهوری اسلامی و نبرد برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

بهمن ۱۳۹۶

مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران

فصل اول

انقلاب کمونیستی

عصر ما، عصر انقلاب کمونیستی است. عصر گذار جامعه بشری به ورای جامعه چند هزار ساله طبقاتی. عصر سازمان دادن اجتماع بشر بر اساس محو تمایزات طبقاتی، نابود کردن کلیه روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می‌آورند، نابود کردن کلیه روابط اجتماعی استثمارگرانه که از این روابط تولیدی استثمارگرانه بر می‌خیزند و رهایی از کلیه افکار کهنه مربوط به جامعه طبقاتی. این عصر، عصر انقلابی است که به این ضرورت پاسخ می‌دهد.

سندی که پیش رو دارید، ادعانامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) علیه کلیت نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی و برنامه و نقشه راه آن برای

تغییر بنیادین وضع موجود است. ما مسئولیت انقلاب کمونیستی و استقرار یک دولت سوسیالیستی در ایران را بر دوش گرفته‌ایم. انقلابی در خدمت تحقق یک جامعه جهانی کمونیستی. زیرا این امر ضروری‌ترین و عاجل‌ترین مسأله جامعه ما و جهان کنونی است. رنج‌ها و مصائب هر روزه اکثریت مردم تحت نظام سرمایه‌داری و حاکمیت دینی، دلیل کافی برای اثبات این اضطرار است. دولت جمهوری اسلامی، مردم ما را زیر بار گران بهره‌کشی و فقر و بیکاری، ستم بر زنان و ستمگری ملی علیه ملل غیرفارس خرد کرده، زندگی و آینده جوانان را لگدمال کرده و سوءاستفاده تبه‌کارانه از کار و جسم کودکان را به امری رایج تبدیل کرده است. حاکمان ایران تحت عنوان «توسعه اقتصادی»، در راه روی سرمایه‌داران بین‌المللی باز کرده‌اند تا در استثمار هرچه بیشتر کارگران و دیگر قشرهای کارکن جامعه و غارت مضاعف منابع طبیعی ایران، شریک جمهوری اسلامی باشند. جمهوری اسلامی برای حفظ ارکان نظامش، با مشارکت در جنگ‌ها و آشوب‌های منطقه‌ای و جهانی، زندگی مردم ایران و کشورهای دیگر منطقه را در نزاعی ارتجاعی با قدرتهای امپریالیستی و سایر دولت‌های مرتجع منطقه، به خطر انداخته است. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از یک طرف با استبداد و خفقان سیاسی، ستم دینی و مذهبی، سرکوب اندیشه‌های مترقی و جهان‌بینی علمی، ممنوعیت آفرینش هنری و فرهنگ نوین مواجهیم و از سوی دیگر، شاهد اشاعه سازمان یافته جهل دینی و خرافات مذهبی هستیم. سرنگونی و نابودی دولت جمهوری اسلامی و رهایی جامعه از این شرایط و نبرد برای بنیان‌گذاری یک نظام نوین سوسیالیستی، ضرورتی عاجل

است. دیرکرد در تحقق این ضرورت، هر ثانیه بر فلاکت و رنج اکثریت قاطع مردم می‌افزاید.

مبارزه امروز ما برای رهایی جامعه ایران از استثمار و ستم، بخشی از مبارزه برای رها کردن کل جهان از ستم و استثمار بوده و با این هدف پیش می‌رود. چرا که رنج‌های مردم در سراسر جهان، ریشه در نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری دارد. فقر و بی‌حقوقی هر کارگر کارخانه و معدن و مزرعه، هر دست‌فروش و کولبر و جاشوی لنج، هر مهاجر و پناهجویی که در دریا غرق می‌شود، هر بمبی که دولت‌های ارتجاعی منطقه یا ارتش‌های امپریالیستی روسیه و آمریکا و ناتو، بر سر مردم خاورمیانه می‌ریزند، عروج نیروهای مرتجع اسلام‌گرا که مردم را به اسارت می‌کشند، هر کودک فلسطینی که به دست سربازان ارتش اشغالگر اسرائیل به خاک می‌افتد، خشونت و تحقیر مداومی که بر زنان در سراسر جهان اعمال می‌شود، سرکوب ال.جی.بی.تی‌ها، بحران هراسناک آب و نابودی محیط زیست، فساد بی‌پایان در میان حاکمان، رقابت‌های تجاری که لاجرم به جنگ‌های جهانی ویرانگر منتهی می‌شوند، ماندگاری و نفوذ افکار کهنه در میان مردم و حتا ستم توده‌های فرودست علیه یکدیگر، همه ریشه در کارکرد و دینامیک‌های نظام سرمایه‌داری دارند.

نظام سرمایه‌داری به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شده است. به این معنا که، تمام نقاط دنیا را در یک نظام واحد اقتصادی و سیاسی ادغام کرده و به اشکال مختلف بر همه کشورهای جهان از جمله ایران، تسلط دارد. این نظام بر تضاد میان تولید اجتماعی و

مالکیت خصوصی بنا شده است. تولید اجتماعی به این معنا که نیازهای همه‌جانبه انسان‌ها از طریق مشارکت و تقسیم کار اجتماعی میان میلیاردها انسان در سراسر جهان تولید می‌شود. میلیاردها نفر در مقیاس جهانی، در شبکه‌ای درهم تنیده، در کارخانه‌ها، اعماق زمین، مزارع، کوه‌ها، دریاها، جاده‌ها و آسمان‌ها، در پژوهشکده‌ها و کتاب‌خانه‌ها و چاپ‌خانه‌ها، در تماشاخانه‌ها و هنرکده‌ها و غیره، شبانه روز کار می‌کنند تا نیازهای زندگی بشر را تولید و تامین کنند. مالکیت خصوصی به این معنا که ثروت مادی، دانش و خدماتی که این گونه تولید می‌شود و فرآیند تولید آن، توسط قشر کوچک طبقه سرمایه‌دار در هر کشور و طبقه سرمایه‌دار امپریالیستی حاکم بر جهان تصاحب و کنترل شده و بر مبنای کسب حداکثر سود جهت داده می‌شود. تضاد تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی، تضاد اساسی عصر ما است و همین تضاد، ضرورت انقلاب کمونیستی و امکان آن را به وجود آورده است. این تضاد بر دو فرآیند درهم تنیده استوار است: (۱) مبارزه طبقاتی و (۲) رقابت میان سرمایه‌های مختلف. فرآیند رقابت میان سرمایه‌های مختلف، استثمار پرولتاریا را شدت می‌بخشد، شکل‌های کهنه ستم و بهره‌کشی مانند بردگی را احیاء می‌کند، هرج و مرج و بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی به بار می‌آورد، روند تخریب محیط زیست را تشدید کرده و تا کنون منجر به دو جنگ جهانی ویرانگر با ده‌ها میلیون کشته، شده است.

آتش خشم بی‌پایان از نظامی که این چنین زندگی توده‌های مردم در سراسر جهان را به تباهی می‌کشاند، در وجود ما شعله می‌کشد. آتشی که بدون آن صحبت از مبارزه بیهوده است. اما فقط حس عدالت‌جویی

و نفرت از اسارتِ بشریت در انقیاد نظام منسوخ طبقاتی نیست که ما را کمونیست کرده و مصمم به نبرد برای انقلاب کمونیستی شده‌ایم. افزون بر این و اساسی‌تر از آن، بر اساس دانش علمی کمونیسم دریافته‌ایم که در این لحظه از تاریخ، انقلاب کمونیستی تنها راه نجات جامعه بشری و منطبق بر قوای محرکهٔ تغییر اجتماعی است. بر این پایه، ایجاد جامعه کمونیستی در سراسر جهان نه تنها ضروری و مطلوب بلکه امکان پذیر است. هر نوع دیگری از «انقلاب»، سرانجام به ضد انقلاب تبدیل شده و دور جدیدی از فاجعه و فلاکت را برای مردم به ارمغان خواهد آورد. انقلابی که دست به ریشه‌ها زده و یا در میانهٔ راه توقف کند، بار دیگر توسط اشکال گوناگون نظام سرمایه‌داری بلعیده شده و لاجرم پتانسیل آن صرف نوسازی و ترمیم سیستم حاکم خواهد شد. در این عصر، معنای دست به ریشه بردن این است: اولاً به رسمیت شناختن این حقیقت که علت اصلی تداوم همه معضلات حاکم بر جامعه ما و سراسر جهان، نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و راه حل ریشه کن کردن همهٔ آن‌ها نیز محو این نظام است. ثانیاً، تبدیل شدن به مبارزین آگاه این راه، سازمان دادن و رهبری کردن انقلاب با چشم‌انداز سرنگونی نظام سرمایه‌داری حاکم بر هر کشور و استقرار دولت سوسیالیستی با هدف نبرد برای استقرار نظام کمونیستی در جهان. در ایران به طور مشخص به معنای قبول «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» و مبارزه برای تحقق آن است.

آرزو و آرمان محو ستم از زمان شکل‌گیری جامعه طبقاتی همواره با بشر بوده است. اما با ظهور نظام سرمایه‌داری، ضرورت و پایه‌های عینی و

مادی ایجاد جامعه کمونیستی، برای نخستین بار در تاریخ بشر به وجود آمد. بیش از ۱۵۰ سال پیش، کارل مارکس «راز» نظام سرمایه‌داری را در کتاب سرمایه بر ملا کرده و ویژگی‌ها و قانونمندی‌های حاکم بر این نظام را تحلیل و تبیین کرد و در آثار متعددش راه از بین بردن آن از طریق انقلاب کمونیستی را نشان داد. مغز استخوان نظام سرمایه‌داری، استثمار کارمزدی و تولید ارزش اضافه است که بدون تولید آن در مقیاس هرچه فزونتر و بسط یابنده تر، سرمایه‌داری بقا نمی‌یابد. این فرآیند، طبقهٔ پرولتاریا را به وجود آورده که بر خلاف طبقات تحت استثمار پیشین (طبقهٔ برده و طبقهٔ دهقان)، ظرفیت آن را دارد که ستون فقرات یک انقلاب بنیاداً متفاوت در تاریخ بشر باشد. انقلابی که برای همیشه سازمان اجتماعی جامعه طبقاتی را همراه با تمام ملازمات اجتماعی و فکری‌اش محو کرده و جامعه کمونیستی را در جهان مستقر کند.

سرمایه‌داری ابتدا در اروپا با نابود کردن نظام فئودالی سر برآورد و تبدیل به نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم شد. این کشورهای سرمایه‌داری به مرور کشورهای سه قارهٔ آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را مستعمرهٔ خود کردند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سرمایه‌داری جهانی بر اساس صدور سرمایه (یعنی، سرمایه‌گذاری و بسط و گسترش سرمایه از طریق استثمار کار مزدی) و با خشونت بی‌مانند تمام کشورهای این سه قاره را در یک سیستم جهانی تولید سرمایه‌داری ادغام کرد. به این ترتیب تضاد اساسی سرمایه‌داری بر تمام جهان حاکم شد. زمانی که سرمایه‌داری به مرحلهٔ سرمایه‌داری-امپریالیستی تکامل

یافت، تولید در مقیاس جهانی، به تولید اجتماعی تبدیل شد. به طوری که امروز تولید کنندگان مستقیم (کارگران کارخانه و مزرعه و معدن و غیره) در هر کشور، در تعاون و تقسیم کار تولیدی با کارگران دیگر نقاط جهان قرار دارند. یک جامعه جهانی با تولیدات عظیم و وفور در هر عرصه از نیازهای حیات انسان، به وجود آمده است که حصارهای سازمان اجتماعی سرمایه داری برای آن خفقان آور است و سازمان یابی به طریقی کمونیستی را طلب می کند. در نظام اجتماعی کمونیستی، انسان ها به طور فردی و فراتر از آن به طور جمعی، قادر خواهند بود بدون مواجهه با سد تمایزات طبقاتی و دیگر روابط اجتماعی ستمگرانه، بدون مواجهه با جهان بینی کهنه و منسوخ مالکیت خصوصی، به کلیه نیازها و ضرورت های فردی و جمعی پاسخ دهند و زندگی مادی، فکری و فرهنگی جامعه و تک تک افراد آن را تارپالمین کنند.

کارکرد نظام سرمایه داری نیازمند ایجاد و تقویت انواع و اقسام سلسله مراتب ستمگرانه در میان مردم است. سرمایه داری ستم جنسیتی را از نظام های ماقبل سرمایه داری به ارث برد و با تغییراتی در نظام خود ادغام کرد. کارکرد سرمایه داری، ستمگری ملی برخی ملل بر ملل دیگر را تولید و بازتولید می کند. علاوه بر این، سرمایه داری جوانی از روابط استثمارگرانه پیشا سرمایه داری را به طور تبعی در خود ادغام کرده و مازادی که با شیوه های استثمار پیشا سرمایه داری و حتا شیوه های برده داری، از تولید کننده مستقیم استخراج می شود را تبدیل به تقویت کننده مدارهای انباشت سرمایه، یعنی استثمار کارمزدی کرده است. کارکرد سرمایه داری، همواره هرج و مرج و بی ثباتی در اقتصاد را به

وجود می‌آورد. زیرا رقابت میان سرمایه‌داران، قوه محرکه عمده در توسعه اقتصاد سرمایه‌داری است. همین رقابت، قوه محرکه‌ای برای پیشرفت‌های شگفت‌انگیز انسان در فن آوری است که به نوبه خود موجب رونق اقتصاد سرمایه‌داری در حیطه‌ای و تا مدتی می‌شود اما برای اکثریت مردم جهان، رنج و فلاکت تولید می‌کند. در چارچوب روابط تولید اجتماعی سرمایه‌داری، بسیاری از پیشرفت‌ها در فناوری تولید، صدها میلیون نفر را به زیر خط فقر می‌راند. میلیون‌ها دهقان را ورشکسته کرده و به جمعیت شناور شهرهای بزرگ تبدیل می‌کند. نیروی ماهر و جوانان تحصیل کرده امکان جذب شدن در بازار کار را نیافته و در بسیاری از کشورهای جهان دور جدیدی از نابودی زیرساخت‌ها، کارخانه‌ها و شهرهایی که حول اقتصاد قبلی ساخته شده بودند، آغاز می‌شود. گرداب تند بی‌ثباتی، قشرهای مرفه را به میانه و میانه را به فقیر تبدیل می‌کند.

همه قشرهای مردم که به هر شکلی تحت ستم و استثمار نظام سرمایه‌داری و دولت‌های آن هستند، فارغ از نوع ستمی که به آنان می‌شود، در انقلاب علیه نظام سرمایه‌داری ذینفع هستند و می‌توانند جزو نیروهای انقلاب باشند. این خود نظام سرمایه‌داری است که پایه‌های مادی و عینی آن را به وجود آورده که قشرهای عظیمی از مردم با انقلاب کمونیستی متحد شده و گورکنان نظام سرمایه‌داری شوند.

انقلاب ما در ایران در گام اول یک انقلاب سوسیالیستی است. وظیفه این انقلاب علاوه بر ریشه کن کردن استثمار کار مزدی، نابود کردن شیوه‌های استثمار پیشا سرمایه‌داری مانند بقایای نیمه فئودالیسم

و هم‌چنین محو انواع روابط ستمگرانهٔ دیگر مانند ستم جنسیتی، ستمگری ملی و توقف روند نابودی محیط زیست و ترمیم آن است. انقلاب سوسیالیستی جهت تحقق این اهداف و رسیدن به پیروزی نیازمند داشتن برنامهٔ انقلاب، حزب رهبری کنندهٔ فرایند انقلاب و بسیج کردن توده‌های مردم است.

از زمان مارکس تا کنون، ما کمونیست‌های انقلابی همراه با میلیون‌ها پرولتر و توده‌های تحت ستم و روشنفکران انقلابی، کوشیده‌ایم راه سرنگونی نظام منسوخ سرمایه‌داری و استقرار جامعهٔ سوسیالیستی را گشوده و در مسیر خلق جهانی نوین پیشروی کنیم. کارنامهٔ انقلاب کمونیستی تاکنون حاوی دو تجربه درخشان از پیروزی و استقرار دولت و جامعهٔ سوسیالیستی است که چهرهٔ جهان را کاملاً تغییر داد و پیشروی‌های بی‌سابقه در بنای جهان بدون بهره‌کشی و ستم کرد. این دو انقلاب در نهایت شکست خوردند اما دستاوردهای آن‌ها و هم‌چنین درس‌گیری از اشتباهات و کمبودهای فرعی‌شان، امروز مشعل فرا راه ما جهت نبردها و پیشروی‌های انقلابی آتی است.

فراز و نشیب راه تاریخی-جهانی انقلاب کمونیستی

کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ اولین تلاش در راستای ایجاد جامعه سوسیالیستی بود. اما کمون عمری کوتاه داشت و در کمتر از سه ماه به خون کشیده شد. کارل مارکس و هم‌رزمش فردریش انگلس در پی این شکست و با جمع‌بندی از آن، تصویری کلی از دولت و نظام

اقتصادی-اجتماعی که باید برای رسیدن به کمونیسم برقرار کرد، یعنی دولت دیکتاتوری پرولتاریا و دوران گذار سوسیالیستی را ارائه دادند. مارکس اعلام کرد:

سوسیالیسم اعلام تداوم انقلاب است، اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به عنوان نقطه گذاری ضروری به محو تفاوت‌های طبقاتی به طور کلی، نابودی کلیه روابط تولیدی که این تفاوت‌ها بر آن استوارند، نابودی کلیه روابط اجتماعی منطبق بر این روابط تولیدی و دگرگون کردن کلیه ایده‌های منتج از این روابط اجتماعی.

پس از مارکس و انگلس و بر اساس تئوری و رویکرد انقلابی و علمی آن‌ها، تلاش‌های انقلابی برای تغییر جهان آغاز شد که در دو مورد مشخص اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به رهبری ولادیمیر ایلین و اکتبر ۱۹۴۹ چین به رهبری مائو تسه دون به پیروزی و تشکیل دولت سوسیالیستی منجر شد. لنین و مائو در نتیجه راهگشایی‌ها و تکاملاتی که در علم مارکسیسم به وجود آوردند، توانستند کشتی مبارزه طبقاتی را در مسیری ناشناخته و از میان آب‌های متلاطم رهبری کرده و به پیروزی برسانند و سپس فرایند پر پیچ و خم نابودی جهان کهنه و بنای جامعه نوین سوسیالیستی را آغاز کنند. لنین و مائو، مارکسیسم را به دو سطح کیفی جدید تکامل دادند.

در این دو کشور با پیروزی انقلاب‌های سوسیالیستی، یک سوم نوع بشر درگیر ساختن جوامعی واقعاً آزاد شدند. این گام نخستین برای خلاص شدن از ظلمت جامعه ستمگرانه طبقاتی بود؛ گامی تاریخی.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) ۱۱

هرچند دو انقلاب روسیه و چین عمری به مراتب طولانی‌تر از کمون پاریس داشتند اما آن‌ها نیز بیش از چند دهه دوام نیاوردند. انقلاب در شوروی در اواسط دهه ۱۹۵۰ میلادی شکست خورد. سرمایه‌داری احیاء شد و یک بورژوازی نوین که درون دولت سوسیالیستی و حزب کمونیست نشو و نما کرده بود، قدرت را غصب کرد. انقلاب سوسیالیستی در چین تا سال ۱۹۷۶ مداوم یافت. مائو از طریق حل این مساله که چرا در سوسیالیسم احیای سرمایه‌داری رخ می‌دهد و راه مقابله با آن چیست، علم مارکسیسم را تکامل داد و بر اساس این تکاملات و تحت رهبری مائو و طرفدارانش بود که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی (۱۹۶۶-۱۹۷۶) برای ممانعت از احیاء سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی برپا شد. انقلاب فرهنگی پرولتری اگرچه توانست چین سوسیالیستی را به بالاترین قلهٔ رهایی که تاکنون بشریت به آن دست یافته، رهنمون کند و دستاوردهای عملی و نظری بی‌سابقه‌ای در مورد ماهیت جامعه سوسیالیستی و تضادهای آن در بر داشت، اما نتوانست مانع از احیای سرمایه‌داری در چین بشود. در پی مرگ مائو تنه دون در سال ۱۹۷۶، رهروان سرمایه‌داری دست به کودتا زده و قدرت را در دست گرفتند و سپس چین را با کمک امپریالیست‌های غربی، به یکی از بزرگ‌ترین مشقت‌خانه‌های جهان تبدیل کردند. با شکست چین سوسیالیستی، نخستین موج انقلاب‌های کمونیستی در تاریخ بشر خاتمه یافت.

با شکست موج اول انقلاب‌های کمونیستی، دوران تهاجم بزرگ ضد انقلاب در سراسر جهان آغاز شد. به جای جنبش‌های انقلابی کمونیستی و رهایی‌بخش، جنبش‌های سیاسی ارتجاعی در میان توده‌های محروم

پایه گرفتند. عروج بنیادگرایان اسلامی در ایران، تبدیل انقلاب ۱۳۵۷ به ضد انقلاب و در نتیجه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و در پی آن رشد و گسترش نیروهای بنیادگرای اسلامی و نفوذشان در میان توده‌های محروم خاورمیانه و شمال آفریقا، یکی از پیامدهای هولناک شکست انقلاب‌های کمونیستی بود. چندین سال پس از این وقایع، سوسیال امپریالیسم شوروی که در رقابت با بلوک امپریالیستی غرب به سرکردگی ایالات متحده، جهان را به آستانه یک جنگ هسته‌ای کشیده بودند، با بحران درونی روبه‌رو شد و فروپاشید. بورژوازی جهانی فروپاشی شوروی را دست مایه یک کارزار تبلیغاتی وسیع علیه کمونیسم کرد و مدعی شد که با فروپاشی شوروی، کمونیسم مرده است. اما واقعیت این بود که اتحاد شوروی از سال ۱۹۵۶ دیگر نه یک کشور سوسیالیستی بلکه یک کشور سرمایه‌داری بود که نقاب سوسیالیسم را برای پیشبرد مقاصد امپریالیستی و جهان‌گشایی خود حفظ کرده بود. پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق، دورانی در ساختار جهانی سرمایه‌داری آغاز شد که به «جهانی سازی» (گلوبالیزاسیون) معروف شد. آغاز این دوره، ابعاد جدیدی بر حرص و آز سرمایه‌داری، جنگ‌های تجاوزکارانه، نژادپرستی و نسل‌کشی، تشدید انقیاد زنان، وابستگی عمیق‌تر کشورهای تحت سلطه به کارکردها و دینامیک‌های نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و تشدید روند تخریب محیط زیست افزود.

در هیچ برهه از این افت و خیزهای تاریخی و جهانی، مبارزات و مقاومت توده‌ها علیه آثار و پیامدهای نظام سرمایه‌داری قطع نشد. اما در چند دهه گذشته، توده‌های مردم عمدتاً در حالی به مبارزه پرداخته‌اند

که توهمات تولید شده توسط همین سیستم بر ذهنشان سنگینی کرده و راهنمای حرکتشان بوده است. بسیاری به این باور رسیدند که با توهمات دینی و بازگشت به گذشته می‌توان نیروهای افسارگسیخته سرمایه‌داری را مهار کرد و عده‌ای دیگر بر این باورند که نمی‌توان سرمایه‌داری و قدرت مهیب سیاسی و نظامی‌اش را سرنگون کرد و باید مسیر اصلاح و «به سر عقل آوردن» آن را در پیش گرفت. علت عمده چنین وضعیت اسفناکی این است که کمونیسم انقلابی، یعنی تنها افق و برنامه و جنبش واقعاً رهایی‌بخش، به طور مؤثر در صحنه مبارزات توده‌های مردم حضور ندارد، اثری از جایگاه و اهمیت تاریخ انقلاب‌های کمونیستی و تجربه رهایی‌بخش آن در اذهان توده‌های مردم نیست یا بسیار ضعیف است. این بزرگ‌ترین فاجعه‌ای است که امروز گریبان‌گیر اردوی مقاومت علیه نظام منسوخ سرمایه‌داری شده است.

سنتز نوین کمونیسم: جهشی تکاملی در علم کمونیسم

اما بر بستر اوضاع نامساعد سیاسی جهان بعد از شکست موج اول انقلاب‌های کمونیستی، تغییری کیفی و مهم رخ داده است. جهشی نوین در علم کمونیسم صورت گرفته که نه تنها دستاورد تاریخی-جهانی کمونیسم را نجات داده، بلکه آن را غنی‌تر و روشن‌تر از پیش کرده است. تئوری و پراتیک انقلاب‌های کمونیستی، از زمان مارکس تاکنون، توسط باب آواکیان سنتز شده است. جوانب عمدتاً صحیح آن انقلاب‌ها به ویژه در بنای دولت و ساختمان جامعه سوسیالیستی در

روسیه و چین، حفظ و جوانب اشتباه آن

سنتز نوین بیش از هر چیز مُعرف و نمایانگر حل کیفی یک تضاد حیاتی است که از ابتدای تکامل کمونیسم تا کنون در آن موجود بوده است: تضاد رویکرد و روش بنیاداً علمی کمونیسم با جنبه‌هایی از کمونیسم که با چنین رویکرد و روشی مغایرت داشته است. آواکیان با حل این تضاد چارچوب مارکسیسم را بر اساسی علمی‌تر، قالب‌ریزی مجدد کرده است. از این منظر، کار او قابل مقایسه با کار مارکس در بنیان‌گذاری چارچوب مارکسیسم است.

بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین جنبهٔ سنتز نوین، تکامل و سنتز بیشتر کمونیسم به عنوان یک رویکرد و روش علمی است و کاربرد پیگیرانه‌تر این روش و رویکرد به واقعیت به‌طور کلی و مشخصاً به مبارزهٔ انقلابی برای سرنگونی و ریشه کن کردن همهٔ نظامها و روابط استثمار و ستم و پیشروی به جهان کمونیستی. عناصر مرکزی و مؤلفه‌های اساسی سنتز نوین، بر بستر این رویکرد و روش قرار می‌گیرند و به آن اتکا دارند. برخی عناصر مرکزی سنتز نوین کمونیسم به‌طور فشرده در موضوعات زیر بیان می‌شود:

کمونیسم، علاوه بر آن که یک جنبش سیاسی و هدف اجتماعی است، علم است و نه ایدئولوژی. بدون شناخت علمی از واقعیت اجتماعی هرگز نمی‌توان آن را تغییر داد. اخلاق و ارزش‌های ایدئولوژیک کمونیستی، شالوده‌های علمی دارند و بازتاب واقعیت عینی جامعه و ضرورت تغییر انقلابی جامعه و مطلوب بودن آن هستند. جانبداری کمونیسم از طبقهٔ

پرولتاریا بر تحلیل علمی ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی از واقعیت جامعه طبقاتی و آخرین فاز آن یعنی سرمایه‌داری استوار است. سنتز نوین کمونیسم، از درک‌های جسمیت بخشیدن (reification) به پرولتاریا گسست می‌کند. پرولتاریا به عنوان یک طبقه تاریخی-جهانی، جایگاه خاصی در ریشه کن کردن نظام طبقاتی و رهایی بشریت دارد. اما این جایگاه خاص به معنای آن نیست که هر فرد یا گروه از این طبقه به صرف تحت استثمار بودن «دسترسی ویژه» به حقیقت و «توانایی ویژه» در فهم دینامیک‌های جامعه و دگرگون کردن آن دارد. سنتز نوین کمونیسم، هم‌چنین گرایش متافیزیکی مذهب‌گونه به «اجتناب ناپذیر» دیدن پیروزی انقلاب کمونیستی را نقد می‌کند. انقلاب کمونیستی ضروری و ممکن و مطلوب است اما «اجتناب ناپذیر» نیست. زیرا تنها یکی از جاده‌هایی است که در مقابل جامعه بشری قرار دارد و در پیش گرفتن این جاده امری «خود به خودی» نبوده و کاملاً به نبردی آگاهانه و تاریخی-جهانی وابسته است.

در میان کمونیست‌ها، گرایش قدرت‌مندی موجود بوده که انقلاب کمونیستی را اساساً یک «جا به جایی» ببینند. به این صورت که کارگران به جای سرمایه‌داران حکومت خواهند کرد. این درک برای ریشه کن کردن همهٔ ستم‌ها و رسیدن به یک جهان بنیاداً متفاوت و بهتر، به شدت ضعیف است. انقلاب کمونیستی انتقام (یا «تسویه حساب») استثمارشوندگان و ستم‌دیدگان از سرمایه‌داران نیست. بلکه انقلابی است برای رهایی کل بشریت.

سنتز نوین، اقتصاد سیاسی مارکسیستی را بسط داده و علمی‌تر

می‌کند. به طور مشخص، تضاد «آنارشی و ارگانیزاسیون» را در کارکرد سرمایه‌داری، به عنوان قوه محرکه عمده آن تشخیص داده و مفهوم سازی می‌کند. سنتز نوین، به‌طور کلی رویکرد ماتریالیستی دیالکتیکی تری به رابطه میان زیر بنای اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه دارد.

سنتز نوین، انترناسیونالیسم کمونیستی را بر پایه‌های مادی و فلسفی کیفیتا استوارتری قرار می‌دهد و نتیجه‌گیری می‌کند که، کلیه فرایندهای خاص در هر کشور به‌طور تعیین کننده تحت تاثیر تحولات چارچوب بزرگ‌تر جهانی هستند. دست یافتن به شرایط ضروری استقرار کمونیسم، فرایند جهانی پر پیچ و خمی است. در این فرایند، انقلاب‌ها در کشورهای مختلف و در مقاطع مختلف به صورت ناموزون پیش می‌روند و رابطه دیالکتیکی با یکدیگر دارند. کنش متقابل و تقویت متقابل انقلاب‌های کمونیستی در کشورهای مختلف یک حلقه کلیدی در تغییر بنیادین جهان است، اما در تمام این فرایند، عرصه جهانی عامل تعیین کننده در پیشرفت هر کدام از انقلاب‌ها و کلیت انقلاب جهانی است. آواکیان، خطاهای ناسیونالیستی و پراگماتیستی در سیاست کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم (شوروی و چین) و به‌طور کلی در جنبش کمونیستی بین‌المللی را نقد کرده و روشن می‌کند که دولت‌های سوسیالیستی باید بیش از هر چیز به عنوان پایگاهی برای پیشبرد انقلاب جهانی نگریسته شده و با این جهت‌گیری استراتژیک حرکت کنند.

رویکرد استراتژیک نسبت به انقلاب و تاکید هرچه بیشتر بر رابطه

دیالکتیکی میان آگاهی و ماده از مؤلفه‌های مهم سنتز نوین کمونیسم است. باب آواکیان، خط کمونیستی لنین در مقابل خط اکونومیستی را غنی‌تر کرده و نشان می‌دهد که پیروزی انقلاب کمونیستی در گرو آن است که از همین امروز بخش قابل توجهی از توده‌های مردم، از قشرهای پرولتری و دیگر زحمت‌کشان تا روشنفکران رادیکال، به معضلات و نقشه راه انقلاب آگاه شده و با آن درگیر شوند و در جریان مبارزه علیه ستم و بی‌عدالتی‌های گوناگون، افکار خود را نیز تغییر دهند. پرولترها و دیگر ستم‌دیدگان در صورتی می‌توانند از استثمار رها شوند که یک انقلاب تمام و کمال رخ دهد و تنها زمانی می‌توانند حاکم بر سرنوشت خود شوند که نه صرفاً برای گرفتن «حق» خود، بلکه به‌عنوان «رها کنندگان بشریت» علیه نظام سرمایه‌داری بجنگند.

باب آواکیان، با به کار بست سنتز نوین کمونیسم، نقشه راه انقلاب کمونیستی و استراتژی نظامی این انقلاب در کشوری مانند ایالات متحده آمریکا را نیز تدوین کرده است.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سنتز نوین کمونیسم، ارایه الگویی نوین از دولت و جامعه سوسیالیستی است. این الگو به‌طور مشخص، متکی است بر تحلیل و ارزیابی علمی از تضادهای اجتماعی و طبقاتی که پس از تحکیم دولت سوسیالیستی نوین شکل می‌گیرند و به‌طور کلی، تحلیل و ارزیابی علمی از فرایند طولانی گذار سوسیالیستی به عنوان تابعی از فرایند کلی انقلاب جهانی به سوی هدف نهایی کمونیسم. این الگوی نوین، نمونه‌ای از کاربرد دیالکتیک «هسته مستحکم با الاستیسیته بسیار زیاد بر پایه هسته مستحکم» است. یعنی از یک طرف، برای دوره

گذار سوسیالیستی به کمونیسم، نیاز به دولت دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا و رهبری حزب کمونیست است تا با دست یافتن به کمونیسم جهانی، هر شکل از دولت طبقاتی همراه با طبقات از بین برود، از سوی دیگر یک بخش کلیدی از پیشبرد دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا، تقویت فضای نارضایتی و جوشش سیاسی، فکری، فرهنگی است. به این تضاد و چالش‌های درگیر باید به‌طور مثبت و به عنوان نیروی محرکه‌ای در راستای رسیدن به هدف انقلاب کمونیستی در جهان، نگریست. ساختارها و کارکردهای این الگوی نوین توسط باب آواکیان در سند «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» تدوین شده است که خطوط و جهت‌گیری کلی آن، کاربردی جهان‌شمول دارد.

سنتز نوین، کمونیسمی است که در برابر چند دهه تهاجم بورژوازی قد علم کرده، از دل عظیم‌ترین چالش‌های سیاسی و ایدئولوژیک بیرون آمده و متکی است بر بنیادهای علمی کمونیسم که توسط مارکس و انگلس پایه‌ریزی شد و توسط لنین و مائو به قله‌های بالاتر تکامل یافت. کمونیسم با سنتز نوین به یک تکامل کیفی دست یافته است که آن را کمونیسم نوین می‌خوانیم، به طور عینی، یک خط تمایز حیاتی میان کمونیسم واقعی و کمونیسم دروغین است، زیرا بدون آن انقلاب کمونیستی غیرممکن است.

حزب ما به عنوان پیشاهنگ انقلاب کمونیستی در ایران، خود را بر این علم متکی کرده است. زیرا ضرورت وجودی این حزب را آرمان‌رهای توده‌های تحت ستم و استثمار و رهایی بشریت تامین می‌کند.

این رهایی، فقط به دست توده‌هایی که با آگاهی کمونیستی پیوند خورده باشند امکان‌پذیر است و در غیر این صورت، نابود کردن جهان کهنه و استقرار جامعه و جهان نوین، غیرممکن است. حزب ما از این جهت خود را «پیشاهنگ» می‌خواند که مسئولیت رهبری این فرایند را بر اساس کمونیسم نوین، بردوش گرفته است. (ضمیمه «کمونیسم نوین» به تشریح بیشتر سنتز نوین کمونیسم پرداخته است)

فصل دوم

انقلاب در ایران

در سال ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی اسلام‌گرا که طیفی از گروه‌های مختلف را تشکیل می‌دادند، تحت رهبری خمینی انسجام یافته و توانستند با برنامه «حکومت اسلامی»، رهبری خود را بر مبارزات ضد سلطنتی توده‌های مردم تحمیل کرده و انقلابی که در حال زایش بود را به یک ضد انقلاب دینی تبدیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی جانشین رژیم سلطنتی شد و دولت سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در شکلی جدید و تحت رژیمی جدید بازسازی کرد و تداوم بخشید. به قدرت رسیدن یک رژیم دینی بر اساس سرکوب انقلاب مردم ایران و با تکیه بر وعده‌های عوام‌فریبانه به قشرهای محروم جامعه که قربانیان توسعه اقتصادی امپریالیستی بودند، یک رویداد مهلک برای جامعه ایران بود. این رژیم دینی-فاشیستی همواره با دیکتاتوری بی‌رحمانه جامعه را اداره کرده است.

در این جابه‌جایی قدرت که «انقلاب اسلامی» خوانده شد، سرمایه‌داران بزرگ پیشین قدرت را از کف دادند و اسلام‌گرایانی که قدرت را گرفته بودند، کل طبقه سرمایه‌داران بزرگ را در چارچوبی جدید، تجدید سازمان‌دهی کردند.

دولت دینی روابط خود با نیمی از جامعه (زنان) را بر شریعت استوار کرد و رابطهٔ ارباب-بنده را میان مردان و زنان جامعه قانونی کرد. ستمگری ملی که از زمان رضا شاه یکی از ارکان دولت در ایران بوده است، کماکان ادامه یافت و تبعیض مذهبی نیز بر آن افزوده شد. سرکوب هر گونه مخالفت سیاسی، سرکوب آزادی بیان و قلم و هنر ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت. تبلیغ و ترویج تفکرات خارج از گفتمان تعیین شده توسط شریعت و قانون رژیم حاکم و در ضدیت با آن، با خطرات جانی همراه شد. شوراهای کارگری، اتحادیه‌های دهقانی، شوراهای کارمندان و کارکنان موسسات گوناگون، کانون‌ها و نهادهای نویسندگان و هنرمندان و به طور کل هر نوع نهاد مدنی غیر دولتی سرکوب شدند تا نظم سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تثبیت شد. جنبش‌های دهقانی که برای تقسیم اراضی ملاکین بزرگ در ترکمن صحرا، کردستان، فارس و دیگر نقاط کشور برخاسته بودند، به خون کشیده شدند. حکام شرع و بازجویان و قاضیان و روسای دادگاه‌ها در صدور حکم اعدام و گرفتن فتوای مرگ از آیت‌الله‌ها و دست انداختن بر روی منابع اقتصادی با یکدیگر به رقابت برخاستند. در همان چند سال نخست روی کار آمدن جمهوری اسلامی، ده‌ها هزار معلم، استاد و کارمند به دلایل عقیدتی و فکری تصفیه و بازخرید شدند. ده‌ها هزار دانشجو به همین علت از

تحصیل محروم شده و فقط کسانی حق ورود به دانشگاه داشتند که از فیلترهای تفتیش عقاید گذشتند. بالاخره هزاران نفر از زندانیان سیاسی کمونیست، انقلابی و دیگر مخالفین حکومت در دهه شصت در زندان‌ها به قتل رسیدند.

به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان شیعه در ایران، در بسیاری از موارد با ساختارهای فرمانروایی قدرت‌های امپریالیستی غرب در خاورمیانه و حکومت‌های تحت‌الحمایه آن‌ها، در تضاد قرار گرفت. در این تضاد، جمهوری اسلامی گفتمان «ضد امپریالیستی» و ادعای «استقلال» از امپریالیسم را اتخاذ کرد. اما از وابستگی ایران به نظام سرمایه‌داری جهانی هیچ کم نشد و به شکل جدیدی، این بار تحت حاکمیت یک رژیم دینمدار تحت سلطه امپریالیست‌ها باقی ماند.

نظام جمهوری اسلامی

ساختار اقتصادی

نظام اقتصادی حاکم بر ایران یک نظام سرمایه‌داری وابسته به نظام جهانی امپریالیستی است. در این نظام جهانی، انحصارات عظیم و نهادهای مالی چند کشور قدرتمند امپریالیستی، کنترل اقتصادها و نظام‌های سیاسی، نه تنها در یک کشور بلکه در سراسر جهان را در دست دارند.

نظام سرمایه‌داری در ایران، مانند نظام سرمایه‌داری که از چند صد

سال پیش به این سو در اروپا در تقابل با نظام فئودالی به وجود آمد، اساساً متکی بر استثمار کار مزدی است. اما فرآیند نابودی فئودالیسم و رشد سرمایه‌داری در ایران و کشورهای نظیر آن در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، کیفیتاً متفاوت از مسیر آن در کشورهای اروپا و پس از آن در آمریکای شمالی بوده است. روابط سرمایه‌داری در این کشورها که اصطلاحاً کشورهای «جهان سوم» خوانده می‌شوند و ایران هم در زمره آنها است، از بیرون و توسط قدرت‌های سرمایه‌داری اروپا که به سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شده بودند، توسعه یافت. امپریالیست‌ها با صدور سرمایه، این کشورها را از موضعی تبعی، در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام کرده و آنها را به عرصه انباشت سودآور سرمایه تبدیل کردند. انباشت سرمایه در مقیاس جهانی، بر اساس رابطه تولیدی سلطه و تحت سلطه میان این دو نوع کشورها و شکاف عمیق میان آنها پیش می‌رود. به همین جهت، این کشورها را «تحت سلطه امپریالیسم» می‌خوانیم. در کشورهای تحت سلطه، اقتصادی شکل گرفت که بند ناف آن به صدور سرمایه خارجی متصل است، تابع ملزومات انباشت سرمایه در کشورهای «مرکزی» (متروپل) است و به لحاظ درونی پیکری معوج و از هم گسیخته دارد.

توسعه سرمایه‌داری در ایران از نقاط عطف مختلف که هر یک وابسته به تغییرات بزرگ در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بودند، گذر کرده است. امپریالیست‌ها از اواخر سلسله قاجار و به ویژه پس از جنگ جهانی اول، ابتدا با طبقات فئودال و نمایندگان و کارگزاران این طبقات (شاه، روحانیت، دیوان سالاران و نظامیان) متحد شدند و از «بالا» یک

دولت تمرکزگرا را طی سرکوب‌هایی خونین، شکل دادند. این دولت ضمن آن که نیاز داشت با قشر روحانیت شیعه متحد شود و قوانین مدنی‌اش به شدت متأثر از اسلام و فقه سنتی بود، اما هم‌زمان برای آنان حد و حدودی در اعمال قدرت سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کرد. کل کشور زیر فرمان یک مرکز سیاسی در آمد و حکومت آن، تکیه گاه قدرت‌های امپریالیستی برای تغییر و ادغام هرچه بیشتر کشور در نظام اقتصادی و سیاسی بین‌المللی شد. دولت، تبدیل به دولت طبقات سرمایه‌دار و ملاکان بزرگ و وابسته به امپریالیسم شد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی، تحت فرامین قدرت‌های امپریالیستی حاکم و نهادهای بین‌المللی آن‌ها شکل گرفت. در نتیجه این تغییرات، طبقات استثمارگر و طبقات تحت استثمار پیشین دستخوش دگرگونی شدند و طبقات استثمارگر و استثمار شونده جدیدی به وجود آمدند: طبقه سرمایه‌دار با لایه‌ها و ترکیب‌های مختلف؛ طبقه کارگر با لایه‌های متفاوت، از کارگران صنایع بزرگ تا بخش‌های کوچک، کشاورزی، خدمات و غیره؛ قشرهای خرده بورژوازی مدرن با درصد فزاینده‌ای از دانشجویان و روشنفکران تعلیم یافته در مدارس آموزشی جدید. تا چندین دهه پیش اکثریت جمعیت کشور در روستاها ساکن بودند اما امروز در شهرها سکونت دارند. کشاورزی عمدتاً (تا قبل از انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱) با روابط فئودالی و ارباب-رعیتی اداره می‌شد، اما امروز توسط روابط سرمایه‌داری کارمزدی اداره می‌شود، هرچند جوانبی از شیوه‌های استثمار پیشا سرمایه‌داری نیز در این چارچوب، وجود دارد.

بر اساس تقسیم کار جهانی در نظام امپریالیستی، وظیفه اقتصاد

ایران به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، تولید و صدور نفت برای اقتصاد جهانی بوده و کلیت اقتصاد ایران، حول این تقسیم کار با نظام جهانی سرمایه‌داری تنیده شده است. بنا بر این صنعت نفت، صرفاً تولید نفت نیست بلکه شالوده و تداوم دهنده روابط تولیدی سلطه امپریالیستی در ایران است. جمهوری اسلامی، از این ساختار اقتصادی هیچ گسست نکرد و چنین هدفی هم نداشت. برعکس شدیداً اشتباهی ادغام شدن در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی را داشت و نفت را محور آن قرار داد. جمهوری اسلامی حتا عمیق‌تر از پیش، اقتصاد ایران را به شبکه نظام جهانی سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیست‌ها متصل کرد. در این فرآیند، رژیم تئوکراتیک تلاش کرد با ارجاع به این که سرمایه‌داری حاکم در ایران اکنون «اسلامی» است، به این ساختار طبقاتی و وابستگی به امپریالیسم، مشروعیت «الهی» ببخشد.

اقتصاد جمهوری اسلامی عمدتاً تحت فرمان‌های «ولی فقیه» یا خواست دولت مردان جمهوری اسلامی نیست. بلکه در خطوط کلی و تعیین کننده، تحت سیاست‌ها و فرامین نهادها و مراکز مالی مستقر در نیویورک، فرانکفورت، توکیو، پکن و مسکو، برنامه ریزی کلان شده و کار می‌کند. به همین علت، قدرت‌های امپریالیستی بدون نیاز به استفاده از جنگ و اشغال می‌توانند اقتصاد ایران را با بیرون کردن از چند شبکه روابط اقتصاد جهانی، به زانو درآورند. اقتصاد ایران، تابع قوانین بازار جهانی سرمایه، نهادهای اقتصاد جهانی، نوسانات این اقتصاد و نظام بانکی آن است. از آن جا که رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی (ایالات متحده آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، چین و ژاپن) مدام در

جریان است، این رقابت‌ها بر اقتصاد ایران نیز تاثیر گذاشته و به از هم گسیختگی بیشتر این اقتصاد دامن می‌زند. این روابط اقتصادی با خود، روابط سیاسی خاص و ضرورت گردن نهادن به نظام اقتصادی و سیاسی تحت کنترل امپریالیست‌ها را ایجاد می‌کند.

اقتصاد ایران تمام علائم رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را نشان می‌دهد. اقتصادی است که توسعه و رونق آن، شکاف طبقاتی را بیشتر کرده و توسعه ناکافی‌اش فقر و محرومیت به بار می‌آورد. این دو از شاخص‌های اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هستند. اقتصاد سرمایه‌داری حاکم بر ایران، پیوستگی و انسجام درونی مشابه کشورهای امپریالیستی را ندارد. اعوجاج یکی از مشخصات این اقتصاد است که دائما بازتولید شده و حاصل وابستگی آن به سرمایه‌داری امپریالیستی است. رونق در یک بخش اقتصادی عموماً موجب پیشرفت در سایر بخش‌ها نمی‌شود. توسعه صنعت و کشاورزی در ایران همواره تابعی از تقسیم کار جهانی و نقش ایران در آن به عنوان تولید کننده نفت برای اقتصاد جهانی بوده است. تمام استانداردها و معیارهای بهره‌وری اقتصادی از طریق این رابطه اقتصادی که بخشی از رابطه تولیدی حاکم در ایران است به کل اقتصاد کشور وارد شده و دیگر فرآیندهای اقتصادی را نیز تابع معیارها و شاخص‌های بازار جهانی می‌کند. بنابراین در اقتصاد ایران یک عقب‌ماندگی مزمن در صنعت و کشاورزی وجود دارد و خدمات و فعالیت‌های ساختمانی و اقتصاد انگلی سفته و سهام‌بازی، دلالی و واسطه‌گری، همواره سودآورتر از سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و

کشاورزی هستند.

رشد سرمایه‌داری، کلان شهرها را که مرکز رونق اقتصادی‌اند به وجود آورده و مناطق دیگر کشور را به «حاشیه» توسعه اقتصادی رانده است. در نتیجه، کلان شهرها به قطب جاذبه میلیون‌ها دهقان، تولید کننده خرد ورشکسته و جوانان بیکار تبدیل شده‌اند، بدون آن که قادر به ادغام آن‌ها در فرآیند اقتصاد شهری باشند.

آن چه تاکنون گفته شد، خصلت عام اقتصاد سرمایه‌داری در ایران است و حتا اگر رژیم سلطنتی بر جای می‌ماند، کارکرد این اقتصاد، نتایج کمابیش مشابه امروز را به بار می‌آورد. اما این اقتصاد، علاوه بر تمام تضادهای رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، تضادهای خاصی هم دارد که نشئت گرفته از جا به جایی یک رژیم سلطنتی مورد حمایت امپریالیست‌های غربی با یک رژیم اسلام‌گرا است. به این شکل که از یک طرف، اقتصاد سرمایه‌داری ایران به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وصل است و از طرف دیگر، منافع، برنامه‌ها و اهداف استراتژیک ایالات متحده (به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی در خاورمیانه و جهان) با رژیم اسلام‌گرای حاکم در ایران سازگار نبوده است. جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا تلاش کرده‌اند از طریق وابسته شدن به قدرت‌های امپریالیستی دیگر مانند روسیه و قدرت امپریالیستی نوظهور چین که در حال حاضر از رقبای آمریکا و امپریالیست‌های اروپایی هستند، این تناقض را حل کنند.

اقتصاد جمهوری اسلامی، دو قطبی فقر و ثروت بسط یابنده تولید

می‌کند. در یک قطب، قشر اندکی از رفاه اقتصادی قابل مقایسه با قشرهای مرفه در کشورهای سرمایه‌داری غرب برخوردارند و در قطب دیگر، با دریای عظیم فقر که شامل محرومیت غذایی، مسکن و بهداشت و هم‌چنین محرومیت از کسب علم، هنر و فرهنگ است، مواجهیم. این دو قطبی فقر و ثروت، مناطق مختلف ایران را نیز به مناطق ثروتمند و محروم تقسیم کرده است. چند کلان شهر، مرکز انباشت ثروت و امکانات هستند و باقی کشور، به ویژه مناطق مربوط به ملل تحت ستم، در رکود و رخوت اقتصادی و ضعف ساختارهای بهداشتی، آموزشی، علمی و فرهنگی دست و پا می‌زنند. فساد اقتصادی در شکل غارت منابع مالی، زمین، دریا، کوه و جنگل، جزئی لاینفک از اقتصاد جمهوری اسلامی است. با هر دم و بازدم این اقتصاد، شمار عظیمی از جوانان بی‌آینده و بیکار به وجود می‌آید و ضربه ای دیگر به محیط زیست وارد می‌شود.

شکل‌گیری قشر سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا در بورژوازی ایران

اسلام‌گرایان تحت رهبری خمینی از قدرت سیاسی خود استفاده کردند تا تبدیل به قشر جدیدی از کلان سرمایه‌داران شوند. با استقرار جمهوری اسلامی، انتقال ثروت‌های دولتی و ثروت تحت مالکیت سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ زمان شاه به مراکز قدرت و نهادهای مالی محل تجمع این قشر جدید در بورژوازی ایران و ایجاد انحصارهای بزرگ اقتصادی آغاز شد. بانک‌ها، کارخانه‌ها، زمین‌ها و اماکن شهری و

اراضی کشاورزی روستائی در دست نهادها و بنیادهای وابسته به دایره قدرت، متمرکز شد. کنترل و مدیریت کارخانجات، معادن، جنگل‌ها، کشت و صنعت‌ها و شیلات و غیره میان بنیادها و نهادهای تازه تاسیس و مکتبی توزیع شد. درآمد حاصل از نفت میان این نهادها و موسسات تقسیم شد. دست انداختن به اراضی شهری و درآمدهای ناشی از آن از طریق انتصاب شهرداری‌ها، کنترل بنادر و راه‌های ترانزیت، فصل دیگری از این توزیع بود. کلان سرمایه‌داران اسلام‌گرا به مرور خود را در مجموعه‌های مالی، صنعتی و تجاری بزرگ سازمان دادند. مهم‌ترین منبع شکل‌گیری این قشر سرمایه‌داران اسلام‌گرا آن جا بود که اهرم‌های دولت و اداره و مدیریت روابط تولیدی امپریالیستی میان ایران و نظام سرمایه‌داری جهانی را در دست گرفتند. نماینده رژیم جدید، بر سر میز اوپک نشست و روابط اقتصادی امپریالیستی در لباس صنعت نفت و تزریق سرمایه امپریالیستی به این اقتصاد در شکل درآمدهای نفتی، تداوم یافت. این قشر، در چارچوب روابط تولیدی امپریالیستی و با تکیه بر آن است که مالکیت خصوصی را بر کلیت خاک و دیگر منابع طبیعی ایران و کنترل نیروی کار اعمال می‌کند.

این فرآیند شکل گرفتن یک قشر جدید از طبقه بزرگ سرمایه‌دار در ایران از طریق «انقلاب اسلامی» بود.

نظام سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی، یک رژیم دینمدار (تئوکراتیک) است.

رژیمی که در آن حاکمیت یک مذهب خاص، قوانین را تعیین می‌کند. در این رژیم، منبع قانون نه عقل بشر که «وحی الهی» است و روحانیت شیعه، وظیفه تفسیر آن را بر عهده دارد. ادغام دین و دولت، به معنای سرکوب آزادی‌های فردی، اندیشه علمی، تبدیل مردسالاری به یک امر مقدس الهی و تقویت پدرسالاری، سرکوب هنر به ویژه موسیقی و آواز و رقص، سرکوب ادبیات و افکار و گفتمان سکولار و تفکر انتقادی است.

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب شیعه اثنی عشری، مذهب رسمی حاکم بر ایران و غیرقابل تغییر است. قانون اساسی مردم را بر پایه جنسیت، هویت دینی و مذهبی و مرامی، به بخش‌های مختلف با حقوق و امتیازات متفاوت و نابرابر تقسیم می‌کند. «اخلاق» این حکومت وابسته به تبعیت زنان از نقش و رفتار اجتماعی است که اسلام و مذهب شیعه برایشان تعریف کرده است. طبق شریعت اسلام، رفتارهای جنسی ال.جی.بی.تی سزاوار مرگ است. طبق همین شریعت ورود بهایی‌ها به مراکز آموزشی و کسب و کار ممنوع است. علاوه بر روحانیت و منبرهای مساجد و نمازهای جمعه، تمامی تریبون‌های رسمی و غیررسمی حکومت، رسانه‌ها، نظام آموزشی، تولیدات به اصطلاح فرهنگی و غیره، عمدتاً روابط و افکار فاشیستی دینی را در جامعه تبلیغ و ترویج می‌کنند. برگزاری نماز جمعه، ایجاد مقرهای فرماندهی نظامی و شکنجه‌گاه در مساجد، کارزارهای «زیارت» قبور امامان و امام زاده‌ها و کارزارهای برگزاری مناسک و آیین‌های دینی شیعه، بخشی از دستگاه «فکرسازی» و عمومی کردن نظام ارزشی و باورهای جمهوری اسلامی و تبدیل کردن مردم به سربازان حاکمیت‌شان است.

حکومت دینمدار بیش از هر بخش دیگری، در قوه قضائیه جمهوری اسلامی و نظام کیفری آن متجلی می‌شود. بخشی از قوانین کیفری جمهوری اسلامی به تبعیت از شریعت، قوانین مبتنی بر روابط قبیله‌ای در دوران صدر اسلام هستند. در آن جوامع، جنایت با جنایت پاسخ داده می‌شد و نظام قضایی جمهوری اسلامی نیز چنین است. کیفر یا مجازات جرم، قصاص، شکنجه، شلاق، سنگسار، قطع دست و اعدام است. از آن جا که در جمهوری اسلامی همه مردم در مقابل قانون برابر نیستند و نسبت به جنسیت، دین و مذهب ارزش گذاری شده‌اند، در نظام قضایی نیز برابر نیستند. در نتیجه مثلاً در معادله «دیه»، ارزش زن و پیروان ادیان دیگر، نصف مرد مسلمان است. در این جهانبینی، مجازات، عملی برای مرعوب کردن کل مردم و حربه‌ای برای سرکوب و تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی است. نمونه آن، اعدام‌های کردستان در ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و در دهه ۶۰ و سال ۶۷ است که در مورد آخر، لغو احکام زندانیان سیاسی توسط «فتوا» و اعدام آن‌ها بدون تفهیم اتهام، بدون آیین‌های دادرسی، بدون حق درخواست تجدید نظر در حکم اعدام، بدون حق وکیل و صرفاً بر اساس «فتوای» خمینی جلاد صورت گرفت.

این نظام قضایی بازتاب ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی، ایدئولوژی و کل نظام اجتماعی آن است.

دستگاه نظامی – امنیتی ستون فقرات دولت

جمهوری اسلامی، دستگاه دولتی رژیم شاه، به ویژه دستگاه نظامی و امنیتی آن را در اختیار گرفت و قوای مسلح و امنیتی دیگری نیز بر آن افزود. رژیم در بدو امر برای تحمیل خود با تکیه بر نیروی نظامی سپاه پاسداران و ارتش، به لشگرکشی در اقصی نقاط کشور به ویژه کردستان دست زد و با گسترش بی‌وقفه دستگاه امنیتی، مخالفین خود را به طور مستمر حبس و شکنجه و اعدام کرد. نیروی شبه نظامی سراسری بسیج، یکی از بازوان اعمال سرکوب وسیع در شهرها، روستاها، ادارات، کارخانه‌جات، محلات، دانشگاه‌ها و غیره شد. علاوه بر وزارت اطلاعات، نهادهای امنیتی دیگر مانند اطلاعات سپاه نیز با کمک سرویس‌های امنیتی امپریالیستی (عمدتاً کشورهای اروپایی و روسیه و چین) به مدرن‌ترین ابزارها و شگردهای جاسوسی، شکنجه و ترور مسلح شده و آموزش دیدند. هم‌چنین واحدهای رزمی، جاسوسی و تروریستی فرا-مرزی مانند سپاه قدس، برای عملی کردن اهداف رژیم در خارج از کشور تاسیس و فعال شدند. جمهوری اسلامی در سرکوب امنیتی و به راه انداختن ترور و وحشت، از دادگاه‌های شرع و خودمختاری قضات شرع استفاده کرده و ترکیب ویژه‌ای از «جلاد-روحانی» را به وجود آورد.

توده‌های طرفدار جمهوری اسلامی

طبقه سرمایه‌داران بزرگ وابسته در ایران و دولت آن‌ها بی‌پایه نیستند. به ویژه آن که جمهوری اسلامی بر اساس یک جنبش ارتجاعی

دینی به قدرت رسید و پس از کسب قدرت، پایه‌های توده‌ای خود را سازمان داده و ایدئولوژیزه کرد. رژیم ایران بر مبنای یک ایدئولوژی دینی و هم‌چنین دست آویختن به جنگ ارتجاعی هشت ساله با عراق و کشته‌های آن جنگ، در میان توده‌های طبقه متوسط و قشرهای فرودست برای خود پایگاهی درست کرد. هرچند با گذشت چند دهه، از پایگاه توده‌ای جمهوری اسلامی به شدت کاسته شده است اما انقلاب کمونیستی برای سرنگونی جمهوری اسلامی، یک جنگ داخلی را از سر خواهد گذراند. به این معنا که در سمت دشمن، درصدی از توده‌های مردم قرار خواهند گرفت.

جناح‌بندی‌های درون هیئت حاکمه

دولت بورژوازی از جمله دولت حاکم در ایران، هرگز یکدست نیست و متشکل از جناح‌ها و نیروهای مختلف است که همواره در رقابت و نزاع با یکدیگرند. هدف هر یک از این نیروها در نزاع درونی، حفظ ثبات و استحکام دولت طبقاتی‌شان و در عین حال قرار گرفتن در راس هرم قدرت است. همه این جناح‌ها، همواره خود را نماینده منافع «عمومی» قلمداد می‌کنند. همان گونه که کلیت دولت دیکتاتوری بورژوازی در همه جا خود را نماینده منافع «همه مردم» اعلام کرده است. جناح بندی‌های گوناگون جمهوری اسلامی نیز از این امر مستثنی نیستند.

جمهوری اسلامی توانست روابط درون هیئت حاکمه را بر مبنای شکلی از دموکراسی سازمان دهد. به این معنا که جناح‌ها و باندهای

گوناگون اسلام‌گرایان که حول خمینی متحد شده بودند، توانستند نظام انتخاباتی را در کارکرد خود نهادینه و از آن استفاده دوگانه کنند: به عنوان ابزاری برای ایجاد تناسب قدرت در میان خودشان و هم‌چنین وسیله‌ای برای فریب مردم و متحد کردنشان با حکومت. جناح‌های گوناگون جمهوری اسلامی از تضادهای درونی خود برای پراکندن توهم میان توده‌های مردم که گویا یکی از میان آن‌ها «منجی» یا «حامی» مردم‌اند، استفاده کرده‌اند. اما همین رقابت‌ها و شکاف‌های درون هیئت حاکمه، عامل مهمی در شکل‌گیری بحران‌های مشروعیت حکومتی و برهم خوردن استحکام و تعادل رژیم است.

وحدت و تضاد جمهوری اسلامی با امپریالیسم

اگر چه اسلام‌گرایان حاکم بر ایران، برای تحمیل قوانین شرعی هزار و چهار صد سال پیش تلاش کرده‌اند اما، مانند دیگر نیروهای اسلام‌گرا، اساساً نیروهای سیاسی زاده عصر سرمایه‌داری هستند که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، برای دست یافتن به قدرت سیاسی، به رقابت و جنگ با قشرهای سنتا حاکم پرداخته‌اند. میان اسلام‌گرایان و قدرت‌های امپریالیستی غربی به ویژه آمریکا، تضادهای حاد وجود داشته است اما این تضادها دال بر ماهیت متخاصم نظام‌های اقتصادی-اجتماعی آن‌ها نیست.

در سال ۱۳۵۷، امپریالیست‌های غربی راه را برای قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در ایران باز کردند تا هم مانع از رشد نیروهای انقلابی

کمونیست شوند و هم از نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران جلوگیری کنند. هر چند امپریالیست‌های غربی راه را برای این قدرت‌گیری گشودند، اما روابط آن‌ها با جمهوری اسلامی همواره پر تنش بوده است. به یک کلام، تضاد میان اسلام‌گرایان و امپریالیست‌ها، ماهیتی ارتجاعی دارد و تضادی است درون سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی میان دو نیروی ارتجاعی که هر یک به نوبه خود شکلی از یک نظام اجتماعی منسوخ و ارزش‌های منطبق بر آن را نمایندگی می‌کنند.

فصل سوم

انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین

یک انقلاب واقعی، بیش از یک اعتراض و شورش علیه وضع موجود است. انقلاب واقعی نیازمند آن است که میلیون‌ها نفر آگاهانه و به طور سازمان یافته به پا خیزند و با عزمی راسخ، دستگاه دولتی حاکم و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن را در هم بکوبند و به جای آن، دولت و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوتی را مستقر کنند که زندگی کیفیتاً متفاوت و بهتری را برای آحاد جامعه تامین می‌کند. جامعه ما مانند همه جوامع دیگر جهان، به طبقات اقتصادی-اجتماعی متخاصم تقسیم شده است. در یکسو، طبقه حاکمه سرمایه‌دار و کارگزاران، روشنفکران و نظامیان و امنیتی‌های آن قرار دارند که درصد کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و در سوی دیگر، اکثریت جمعیت یعنی کارگران و دیگر زحمت‌کشان شهر و روستا، بیکاران، کارگران مهاجر، روشنفکران، دانشجویان، معلمان، هنرمندان، کارمندان، تولیدکنندگان و صنعتکاران خرد شهر و روستا و خلق‌های ملل تحت ستم

قرار دارند. میان منافع این دو قطب و دو جبهه اجتماعی، تضاد آشتی ناپذیری حاکم است و در نتیجه قدرت سیاسی در ایران مانند هر جای دیگری تنها می‌تواند دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا باشد.

با سرنگونی این دولت و استقرار دولت سوسیالیستی نوین، توده‌های تحت ستم و استثمار، آزاد شده و صاحب حق و مهم‌تر از آن حق حاکمیت خواهند شد. با این انقلاب، هم‌زمان با گسستن زنجیرهای اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری، ستم‌ها و شیوه‌های استثمار برجای مانده از عصر پیشا سرمایه‌داری نیز ریشه کن خواهند شد. هدف انقلاب کمونیستی عوض کردن جای «پایینی‌ها» و «بالایی‌ها» نیست، بلکه هدف آن سرنگون کردن طبقه ارتجاعی حاکم و ریشه کن کردن همه انواع ستم و تبعیض و نابودی چهار کلیتی است که پیشتر به آن اشاره شد. کلیه مبارزات و اعتراضات علیه وضع موجود، در همه مقاطع باید به ساختن، توسعه و سازمان دادن نبرد برای چنین انقلابی خدمت کنند.

انقلاب کمونیستی و استقرار دولت سوسیالیستی در ایران، نه تنها با ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی مواجه است بلکه به طور غیرمستقیم و در شرایطی به طور مستقیم، با قدرت‌های امپریالیستی مواجه خواهد شد. زیرا دولت سوسیالیستی که بر اساس سرنگونی دولت و نظام فعلی به قدرت خواهد رسید، در اولین گام‌ها از چارچوب نظام سرمایه‌داری چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی گسست خواهد کرد.

رهبری انقلاب

انجام چنین انقلابی نیاز به تئوری‌های علمی کمونیسم و نیاز به رهبری یک حزب کمونیست انقلابی دارد که مجهز به این علم بوده و آن را در راه تحقق انقلاب به کار ببندد. درهم شکستن دولت جمهوری اسلامی و دم و دستگاه نظامی و امنیتی و زندان‌های آن فقط به دست مردمی که بر پایهٔ نقشهٔ آگاهانه‌ای برای انقلاب کمونیستی سازمان یافته باشند، ممکن است. این وظیفه کمونیست‌های انقلابی است که توده‌های مردم به ویژه ستم‌دیده‌ترین و محروم‌ترین قشرهای جامعه را به این سطح از آگاهی و سازمان یافتگی برسانند.

حزب پیشاهنگ انقلاب، مجموعه‌ای متشکل از کمونیست‌های آگاه به این علم و پیرو آن و متعهد به این هدف و این راه است که بر حسب اصل مرکزیت دموکراتیک سازمان یافته‌اند و هستهٔ مرکزی این فرآیند را تشکیل می‌دهند. حزب کمونیست به علت داشتن هدف روشن و قطب‌نمای رسیدن به آن هدف و سازمانی متمرکز، قادر است نیروهای وسیع‌تر اجتماعی را به سوی هدف انقلاب رهبری کند. حزب پیشاهنگ کمونیست در حین رهبری توده‌های مردم، مرتباً از آن‌ها و ابتکارا نشان آموخته و خود را تکامل داده و راه را برای تولید رهبران جدید این مسیر تاریخی-جهانی باز می‌کند.

نیروهای انقلاب و متحدین نزدیک آن

روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم نشان می‌دهد که اساسی‌ترین نیازها و منافع کارگران و دیگر زحمت‌کشان، زنان و خلق‌های ملل تحت ستم و خرده بورژوازی فقط از طریق یک انقلاب کمونیستی متحقق خواهد شد. در جامعه، قشرها و طبقات تحت ستم و استثمار گوناگونی وجود دارد، اما فقط طبقه پرولتاریا است که آینده اجتماعی بنیاداً متفاوتی را نمایندگی کرده و پتانسیل آن را دارد که ستون فقرات انقلاب کمونیستی شود. این امر، به خصلت و ماهیت نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری مرتبط است که طبقه پرولتاریا را به وجود آورده و وابسته به کار و تولید این طبقه است. اما پتانسیل پرولتاریا «خود به خود» و صرفاً به علت داشتن این موقعیت مادی در ساختار روابط حاکم در جامعه و جهان، متحقق نمی‌شود. این طبقه رسالت‌هایی بشریت را دارد و رهایی خودش در گروی رهایی تمام بشریت است. تحقق این رسالت ضرورتاً وابسته به آگاهی کمونیستی و داشتن پیشاهنگ کمونیست بر اساس تئوری و علم کمونیسم نوین است.

طبقه پرولتاریا یکدست و موزون نیست و درون آن، درجات گوناگونی از استثمار موجود است. لایه‌های گوناگون کارگران ایران، شامل کارگران صنایع، کارگران خدماتی (که بزرگ‌ترین بخش کارگران باثبات و بی‌ثبات را تشکیل می‌دهند)، کارگران بخش کشاورزی و کارگران بخش «اقتصاد غیر رسمی» مانند دست‌فروشان است. کارگران افغانستانی، در نتیجه ویران شدن افغانستان در جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی که جمهوری اسلامی ایران نیز در دامن زدن به آن نقش مهمی داشته

است، به ایران مهاجرت کرده‌اند و اکنون بخشی از پرولتاریا و جامعه ایران هستند. آنان همواره در معرض فوق استثمار توسط سرمایه‌داران بزرگ و کوچک قرار دارند. زنان پرولتر و کارگران ملل تحت ستم نیز در موقعیت فوق استثمار و تبعیض اجتماعی هستند. تحتانی‌ترین قشرهای پرولتاریای ایران، نه تنها به طور کلی به مثابه پرولتاریا، منافع اساسی‌شان در انقلاب کمونیستی است بلکه به طور عاجل نیاز به آن دارند و سنگ بنای این انقلاب هستند.

رشد سرمایه‌داری، مرتباً «جمعیت مازاد» (که نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری «مازاد» هستند و نه نسبت به جامعه بشری) تولید می‌کند. این وضعیت منجر به ایجاد جمعیت چند میلیونی بیکاران جوان و نیروی آماده به کار شناور شده است. این‌ها بخش مهمی از نیروهای انقلاب کمونیستی، به ویژه نیروی ضربت و آغازگران آن هستند.

دهقانان فقیر و بی‌زمین، درصدی از روستاییان به ویژه در مناطق محروم را تشکیل می‌دهند که به لحاظ موقعیت مادی‌شان، متحدین نزدیک انقلاب پرولتری‌اند.

در جامعه ایران، قشر عظیم خرده بورژوازی وجود دارد که حتا بیشتر از پرولتاریا ناموزون بوده و موقعیت پیچیده‌ای دارد. بخش بزرگی از خرده بورژوازی را کشاورزان، تولیدکنندگان مستقل، کارمندان دولتی، معلمین، پرستاران، متخصصین، مهندسی‌ن و تکنسین‌ها تشکیل می‌دهند. گرایش‌های لایه‌های مختلف این قشر را فقط موقعیت اقتصادی‌اش تعیین نمی‌کند، بلکه ستم‌های اجتماعی نیز آن را ناموزون

کرده است.

زنان طبقات متوسط و خرده بورژوازی از دیگر متحدین پرولتاریا در انقلاب هستند. ستم بر زن محدود به طبقه اقتصادی خاصی نیست و به طور عام در میان زنان کشش به سمت تغییرات رادیکال و انقلاب سوسیالیستی را ایجاد می‌کند. بر پایه این واقعیت مادی و عینی، می‌توان و باید بسیاری از زنان قشرهای گوناگون طبقاتی را به این واقعیت آگاه کرد که با مطالبات و افق برابری و دموکراسی نمی‌توان زنان و جامعه را از این ستم رها کرد و انقلاب کمونیستی تنها بدیلی است که راه را برای ریشه کن کردن این ستم باز می‌کند.

روشنفکران قشری هستند که موقعیت فکری‌شان، جهت‌گیری اجتماعی‌شان را تعیین می‌کند و انقلاب کمونیستی می‌تواند و باید بخشی از آن‌ها را جذب کند. علاوه بر این، روشنفکران به علت وجود استبداد و حاکمیت رژیم تئوکراتیک، به شدت سرکوب فکری می‌شوند. هرچند بخش بزرگی از آن‌ها اغلب با فقر درگیرند اما سرکوب فکری مهم‌ترین ستمی است که به روشنفکران می‌شود. این قشر در مواجهه با تاریک اندیشی دینی که رژیم به جامعه تحمیل می‌کند، خواهان سکولاریسم‌اند، اما هم‌زمان، توهمات بورژوا دموکراتیک و ضد کمونیستی هم در میان آن‌ها رایج است. انقلاب کمونیستی، از همین امروز که در تدارک است و پس از پیروزی در تمام دوران گذار سوسیالیستی، به شدت نیازمند روشنفکران انقلابی است و همواره باید در میان روشنفکران برای ایجاد پولاریزاسیون مثبت به نفع انقلاب کمونیستی، تلاش کند. در تمام دوران موج اول انقلاب‌های کمونیستی،

شاهد آن بودیم که اکثریت روشنفکران ناراضی از وضع موجود، رویکرد مثبت و حمایت‌گرایانه نسبت به کمونیسم و انقلاب کمونیستی داشتند و شمار قابل ملاحظه‌ای از آنان به مبارزین کمونیست تبدیل شده و در این راه جان باختند. این موج در دهه ۸۰ میلادی، در پی احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی و از بین رفتن آخرین پایگاه انقلاب کمونیستی در جهان و سلطه فضای ضد انقلاب در عرصه‌های فکری، به عقب برگشت و پس از آن شاهد گسترش گرایش‌های فکری پست مدرن، پراگماتیستی، عرفانی و سازش طلبانه «ضد خشونت» و «صلح طلبانه» در میان روشنفکران و محافل آکادمیک و فکری بودیم.

دیگر نیروهای اجتماعی

سرمایه‌داران کوچک: این قشر بورژوازی با وجود آن که همیشه در معرض فشار از سوی سرمایه‌داران بزرگ قرار دارد اما حیات و تولید و بازتولیدش وابسته به عملیات سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران بزرگ و ثبات دولت حاکم است و همین رابطه را با بازار جهانی و انحصارات دارد. این قشر در بستر اقتصادی به سر می‌برد که پُر از رقابت‌های حاد و اعمال امتیازهای انحصاری است و نسبت به بورژوازی بزرگ و انحصارات خارجی احساس انزجار دارد، اما بیشتر از انقلاب پرولتری و کمونیست‌ها هراسان است. این قشر، به لحاظ سیاسی همیشه توهّمات یک «سرمایه‌داری از نوع دیگر» را دارد که «برابری» را رعایت کند و مانع از نابودی آن‌ها شود.

در چارچوب اوضاع کنونی ایران و هم‌چنین اوضاع جهان، با جنگ‌ها و نابودی محیط زیست و نابودی رشته‌های کوچکتر تولید توسط انحصارات، امکان دارد که با رشد و گسترش انقلاب کمونیستی، بخشی از آن‌ها با این انقلاب همراه شده یا به موضع بی‌طرفی رانده شوند. سیاست خنثی کردن این قشر برای جلوگیری از درهم شکسته شدن انقلاب و نیروهای بنیادین انقلاب ضروری است. علاوه بر آن، پس از استقرار دولت سوسیالیستی، تا مدتی، برای بازسازی اقتصاد نیاز به بخشی از این قشر خواهد بود.

گسل‌ها

گسل‌های اجتماعی، به طور مستقیم و یک به یک منطبق بر شکاف‌های طبقاتی نیستند بلکه نقاط تمرکز حاد تضادهای مهم اجتماعی‌اند که جامعه می‌تواند با انفجاری از آن نقاط به لرزه درآمده و بقیه گسل‌ها را فعال کند. به طور مثال در ایران، گسل فقر، ستم بر زن، ستم ملی و ادغام دین و دولت از مهم‌ترین گسل‌ها هستند.

گسل فقر: دو قطبی فقر و ثروت، ذاتی نظام سرمایه‌داری است، اما اقتصاد جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری جهانی در این مرحله از تکاملش، فقر و بیکاری و حاشیه نشینی را مانند حریق گسترش می‌دهد.

گسل ستم بر زن: کارکرد سرمایه‌داری گرایش به آن دارد که مرتبا

زنان را از خانه بیرون کشیده و تبدیل به کارگران و کارکنان «آزاد» خود کند اما هم‌چنین ساختار و نهاد پدرسالاری را نیز تقویت می‌کند. حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه‌داری در ایران این تنش را به طور ویژه حاد کرده است.

گسل ستم ملی: ستم‌گری ملی یا فرودست بودن ملل غیر فارس در ساختار دولت ایران، تحت رژیم شاه نیز موجود بود و در جمهوری اسلامی ادامه یافته است.

گسل ادغام دین و دولت: پس از گذشت چند دهه، روبنای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تبدیل به گسل مهمی برای این رژیم شده است. از یک طرف، این رژیم بدون شریعت معنی ندارد اما از طرف دیگر، تحمیل قوانین دینی در ادارهٔ جامعه‌ای مدرن، خطر شورش و طغیان توده‌ای علیه رژیم را به وجود می‌آورد.

همهٔ این تضادها گسل‌های مهمی هستند که فعال شدن هر یک از آن‌ها، دیگر شکاف‌های طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را فعال خواهد کرد.

استراتژی انقلاب

استراتژی انقلاب، نقشهٔ کلی راه انقلاب از امروز تا زمان سرنگون کردن دولت طبقاتی حاکم (حاکمیت جمهوری اسلامی یا هر رژیم دیگری که به جای آن در راس دولت طبقاتی موجود در ایران بنشیند)

و استقرار قدرت سیاسی پرولتری تحت رهبری حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) (یا هر نام دیگری که پیشاهنگ کمونیست در فرآیند تحولات خود اتخاذ کند) است. دید ما در مورد استراتژی، توسط درک از الزامات تحقق گذار تاریخی جهانی کمونیستی و این که چگونه بشریت جامعه طبقاتی را پشت سر گذاشته و موفق به استقرار جهان کمونیستی خواهد شد، شکل گرفته است. به عبارت دیگر استراتژی انقلاب در ایران و جنگ برای استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی از همان ابتدا، انترناسیونالیستی است و همین کیفیت، ایران سوسیالیستی را تبدیل به پایگاهی برای این گذار تاریخی جهانی عظیم خواهد کرد.

این استراتژی انقلاب، نقشه‌ای است برای تبدیل نیروی انقلابی کمونیستی که در ابتدا کوچک و دارای نفوذ اندکی در میان توده‌های تحت ستم و استثمار است، به نیرویی بزرگ. نیرویی که بخش وسیعی از توده‌های تحت ستم و استثمار را به ستون فقرات آگاه و سازمانده انقلاب تبدیل کند تا بتواند برای بدیل اجتماعی کمونیستی، میلیون‌ها نفر را در سرنگون کردن دولت کهنه و استقرار دولت نوین سوسیالیستی با هدف انقلاب جهانی، رهبری کند.

دولت دیکتاتوری بورژوازی هرگز داوطلبانه از قدرت سیاسی خویش صرف نظر نمی‌کند و برای تضمین پایداری خود دست به تفنگ می‌برد و به جنگ تمام عیار علیه قوای انقلاب و توده‌های طرفدار انقلاب متوسل می‌شود. برای سرنگون کردن آن باید به جنگی عادلانه دست زد و نیروهای مسلح‌اش را در میدان نبرد مغلوب کرد. تظاهرات خیابانی

یا اعتصاب سراسری و حتا عملیات پراکنده نظامی هرگز قادر به تحقق چنین هدفی نیست. این امر از طریق یک جنگ انقلابی امکان پذیر است. اصول این جنگ از خصلت جامعه‌ای که برایش مبارزه می‌کنیم سرچشمه می‌گیرد. استراتژی (آموزه یا دکترین نظامی) و تاکتیک‌های آن بر پایه شناخت علمی از مختصات جامعه، شناخت از دشمن و نیروهای آن از یک طرف و شناخت از انقلاب و نیروهای آن از سوی دیگر، تدوین می‌شود.

جنگ انقلابی و قوانین آن

جنگ انقلابی، یک جنگ درازمدت است. قدرت‌مند بودن دشمن، رشد ناموزون انقلاب و رشد تدریجی نیروهای انقلاب، به این جنگ خصلت درازمدت می‌بخشد. قانون عام حاکم بر کلیه جنگ‌ها این است: «حفظ نیروهای خودی، نابودی نیروهای دشمن». قانون خاص جنگ انقلابی؛ «تبدیل شدن از نیروی کوچک و ضعیف به نیروی بزرگ و قوی است» و رسیدن به موقعیتی که بتواند قوای نظامی و دولت دشمن را کاملا در هم شکسته و نابود کند. طبق اصل اساسی «حفظ نیروهای خودی و نابودی نیروهای دشمن» و با توجه به شناخت از «دشمن» و از «خود»، جنگ ما نمی‌تواند به شکل قیام مسلحانه در مراکز قدرت دشمن و تصرف فوری قدرت سیاسی شروع شود. چرا که به سرعت توسط قوای برتر دشمن درهم شکسته خواهد شد. قوای انقلاب تا زمانی که پایه و نیروی لازم را فراهم نکرده، باید از درگیری تعیین کننده و

نهایی با قوای دشمن اجتناب کند و گر نه با شکست روبه‌رو خواهد شد. ممکن است وضعیتی استثنایی پیش بیاید که نیروی انقلاب تحت رهبری حزب پیشاهنگ بتواند دست به قیام در مراکز قدرت و تصرف فوری قدرت سیاسی بزند. حتا اگر چنین استثنائی به وجود بیاید، پس از قیام موفقیت‌آمیز و استقرار دولت نوین، انقلاب وارد یک پروسه جنگ داخلی با بازمانده نیروی دشمن و انواع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی که محتملا به میدان می‌آیند، خواهد شد. در کل می‌توان گفت اگر استراتژی را بر مبنای تضادهای واقعی پیش ببریم، در بهترین موقعیت برای استفاده از استثنائات هم قرار خواهیم داشت.

این جنگ، یک جنگ توده‌ای است. جنگ توده‌های آگاه که برای رهایی از ستم و استثمار و در نهایت رهایی کل بشریت می‌جنگند. انقلاب باید توسط توده‌های آگاه و سازمان یافته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ پیش برده شود. استراتژی جنگ انقلابی، باید با اتکاء به توده‌ها و با پشتوانه توده‌ای آغاز شده و به گونه‌ای پیش برود که مرتبا خصلت توده‌ای آن افزایش یابد. این جنگ، با اتکاء به توده‌های مردم در ایران و سراسر جهان و نه دولت‌های حاکم پیش می‌رود.

این جنگ به طور ناموزون تکامل خواهد یافت. به این معنا که به صورت یک دست و منسجم و در یک لحظه، در همه مناطق کشور آغاز نمی‌شود و تکامل نمی‌یابد. تکامل ناموزون در عین حال به معنای آن است که جنگ انقلابی برای یک دوره استراتژیک نمی‌تواند دارای مرکز ثقل ثابتی باشد.

عواملی که موجب این تکامل ناموزون می‌شود عبارت است از: ناموزونی ساختار اقتصادی، درجه نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک دشمن در مناطق گوناگون، سرزمین وسیع و پهناور با جغرافیای ناهموار. به علاوه پس از شروع جنگ انقلابی و در طول آن، ممکن است شاهد جنگ‌های متعدد و درهم آمیخته باشیم. به این معنا که انواع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی یا مترقی برای پیش‌برد اهداف و برنامه طبقاتی خود وارد جنگ با رژیم حاکم شوند. این وضعیت، تاثیرات متناقضی بر فرآیند توسعه جنگ انقلابی خواهد گذاشت.

این جنگ، به‌طور موج‌وار رشد خواهد کرد. یعنی پس از آغاز موفقیت‌آمیز، همراه با فراز و فرودهای نظامی-سیاسی، پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌ها، گسترش خواهد یافت. چرا که رژیم همواره با ثبات نیست بلکه مرتباً دچار بحران‌های گوناگون از خط گسل‌هایش یا بحران‌های دیگر شده و فرآیند تکامل جنگ را با نقاط عطف همراه خواهد کرد. دوره‌های افت، نیاز به عقب‌نشینی خواهد داشت و دوره‌های فراز و خیزش، به سراسری تر شدن و به چالش گرفتن نیروهای نظامی دولت در پهنه‌ای گسترده‌تر خدمت خواهد کرد.

یکی از الزامات به کار بست سیاست نظامی که مائو به صورت اصل «در غرب مانور دهیم و در شرق ضربه بزنیم» مفهوم سازی کرد، سازمان دادن حزب، تشکلات توده‌ای و سازمان جنگ بر اساس «تمرکز استراتژیک و عدم تمرکز تاکتیکی» است. این به معنای داشتن یک خط و فرماندهی واحد (از جمله نقشه‌ای است که جنگ را به طور کلی هدایت می‌کند)، اما هم‌زمان تشکلات محلی نسبتاً مستقل با جبهه‌های

نبرد نسبتاً مستقل است. طبق قانون رشد ناموزون، نیروی انقلابی باید در مناطقی که جنگ انقلابی جریان ندارد، دشمن را به لحاظ سیاسی درگیر کند. هم‌چنین نیروی انقلابی باید در تحرک دائم باشد و بدون گسترش دائمی پایه توده‌ای و سازمان‌دهی مخفی در میان توده‌ها نمی‌توان این اصل را متحقق کرد.

آغاز موفقیت آمیز

آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی به معنای عقیم گذاشتن ضربات اولیه دشمن و باز کردن راه برای رشد و تکامل جنگ است. بدین ترتیب، جنگ انقلابی در صحنه سیاسی کشور به یک قطب سیاسی تبدیل شده و در موقعیتی قرار می‌گیرد که مساله نابود کردن آن برای دشمن یک مساله استراتژیک است. رسیدن به چنین موقعیتی، یک جهش بزرگ در پروسه کسب قدرت سیاسی است. در واقع جنگ انقلابی باید از سه مانع عبور کند: مانع اول: آغاز موفقیت‌آمیز؛ مانع دوم: توسعه ناموزون جنگ؛ مانع سوم: کسب قدرت سیاسی. درازمدت بودن جنگ باید با جهت‌گیری به فرجام رساندن پیش برود.

فاز سیاسی، تدارک بارویکرد استراتژیک

جنگ، ادامه سیاست به شکلی دیگر است. همانطور که خصلت جنگ انقلابی را هدف و کیفیت جامعه‌ای که برایش می‌جنگیم تعیین

می‌کند، خصلت مبارزه در دوران تدارک یا فاز سیاسی را نیز هدف و خصلت جامعه‌ای که برای استقرارش مبارزه می‌کنیم، تعیین می‌کند. برای آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی، مبارزه در فاز سیاسی تعیین کننده است. در فاز سیاسی باید عواملی که به نیروی انقلابی امکان آغاز جنگ بدون درهم شکسته شدن را می‌دهند، تحقق یافته باشند و جنگ انقلابی بتواند در قلمرو وسیعی به حرکت در آمده و تا مدت‌های مدید از درگیری با نیروهای قوی دشمن در نقاط قوت استراتژیک و نظامی‌اش پرهیز کند. تعیین کننده‌ترین عامل در این زمینه، رشد و گسترش تشکیلات سراسری حزب و نفوذ توده‌ای آن است. خلق افکار و تعلیم سیاسی توده‌ها، از اهمیتی بیش از پیش در تدارک و پیشبرد انقلاب کمونیستی برخوردار است. همان طور که در تجربه سال ۱۳۵۷ دیدیم، فروپاشی مشروعیت رژیم سلطنتی و خیزش توده‌ها علیه آن، به خودی خود موجب آگاهی و تعهد توده‌ها به بدیل انقلاب سوسیالیستی نشد.

یکی از مولفه‌های صحنه سیاسی در ایران، وجود نیروهای سیاسی «پوزیسیون» با افق و برنامه بورژوازی-ارتجاعی است که با وجود اختلاف‌های شدید با جمهوری اسلامی، در تضاد خصمانه با تغییر رادیکال نظام طبقاتی حاکم در ایران، گسست آن از نظام سرمایه‌داری جهانی و استقرار یک نظام طبقاتی کاملاً نوین هستند. در نتیجه حدت تضادهای درون رژیم حاکم نیز «پوزیسیون»هایی از درون آن تولید می‌شوند که برخی حتا به بیرون از رژیم رفته و خود را در هیئت سیاسی دیگری بازسازی می‌کنند. گروه‌بندی‌های متفاوت این طیف از «پوزیسیون» علیرغم ظاهر متفاوت، دارای یک وجه اشتراک هستند و

آن، افق و برنامه حفظ نظام طبقاتی موجود و صرفاً «تعویض نگهبان» (تغییر رژیم) است. به تبع این افق و برنامه و در امتداد ماهیت طبقاتی افق و برنامه‌شان، این نیروها در نهایت در اتحاد با مرتجعین داخلی و بین‌المللی مقابل انقلاب سوسیالیستی صف آرایی خواهند کرد. در جدال و کشمکش میان نیروهای انقلاب واقعی و ضد انقلابیون اسلام‌گرا در سال ۵۷ نیز چنین وضعی به وجود آمد. اسلام‌گرایان به رهبری خمینی بخشی از «پوزیسیون» ضد رژیم شاه بودند اما در توافق با امپریالیست‌های غربی (آمریکا و اروپا) و با وساطت آن‌ها به توافق با دستگاه نظامی و امنیتی رژیم شاه رسیدند و قدرت را گرفتند. این امر نشان می‌دهد که صحنه مبارزه پیچیده است و افشای برنامه و بدیل‌های امپریالیستی و ارتجاعی اهمیت بسیار دارد. ضرورت و اهمیت حیاتی سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی» در همین جا است. برافراشتن آن در برابر بدیل‌های دیگر و تبدیل آن به آگاهی میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم و نبرد برای تحقق آن، و نه چیزی کم‌تر از آن، نیاز عاجل جامعه ما است. این که توده‌های مردم از حزب و برنامه انقلاب و نقشه راه ما خبر داشته باشند، این که بخش قابل توجهی از آن‌ها حامی «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» شده و حاضر باشند از همین امروز به‌طور سازمان‌یافته برای این برنامه و هدف مبارزه کنند، مهم‌ترین عامل در آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی است.

عامل بسیار مهم دیگر در آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی، درگیر شدن حکومت در یک بحران سراسری است به گونه‌ای که حکومت کردن به سیاق سابق برایش سخت شود، خود و پایه‌هایش آشفته و

سراسیمه باشند و مشروعیت‌اش فرو پاشیده باشد. در چنین شرایطی، چنان‌چه پیشاپیش دارای قوای کافی باشیم، تشکیلات حزب و نفوذ توده‌ای آن گسترش یافته باشد، آغاز پیروزمندانۀ جنگ انقلابی با اتکاء به توده‌های مردم و رشد و گسترش موج‌وار آن ممکن خواهد بود. در غیر این صورت، باید از بحران برای انباشت تضادی قوا و آماده شدن برای آغاز جنگ انقلابی، به حداکثر سود جست.

رهبری حزب کمونیست بر فرایند جنگ: بر هر جنگی سیاستی حاکم است: سیاست بورژوائی یا سیاست انقلابی کمونیستی. برای تضمین این که جنگ، ادامه سیاست انقلابی کمونیستی باشد، حزب کمونیست باید بر نیروهای مسلح انقلابی و سیاست کمونیستی باید بر اسلحه حاکم باشد. اگر رهبری حزب کمونیست بر پروسه جنگ اعمال نشود، به یقین جنگ انقلابی در پیچ و خم‌های مبارزه طبقاتی دچار انحراف خواهد شد. به همین جهت تقویت خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح حزب و تشکیلات حزبی، مهم‌ترین وظیفه سیاسی و سازمانی حزب در پروسۀ تدارک و پیشبرد جنگ درازمدت توده‌ای است.

سازمان ارتش: سازمان پیش‌برندۀ مبارزه طبقاتی در مرحله‌ای که جنگ انقلابی آغاز می‌شود، کیفیتاً با سازمان‌های آن در فاز سیاسی تفاوت دارد. نام این ارتش هنگام آغاز جنگ انقلابی تعیین خواهد شد اما در این سند آن را ارتش سرخ می‌نامیم.

ارتش سرخ، ارتش توده‌ای است، زیرا یک جنگ توده‌ای را پیش می‌برد. این ارتش از کوچک شروع شده و به نسبت رشد جنگ انقلابی و

قدرت مند شدن آن، در زمینه سازمان دهی و اشکال سازمان دهی، تغییر خواهد کرد. رزمندگان ارتش سرخ، با آگاهی نسبت به هدف و نقشه راه، به آن می پیوندند. در جذب توده‌ها به این ارتش، استفاده از زور یا وعده برخورداری از امتیازات مادی و اجتماعی هرگز نقشی ندارد. بسیاری از کسانی که رزمنده ارتش سرخ خواهند شد، در ابتدا کمونیست نیستند و ممکن است هرگز کمونیست نشوند، اما توسط حزب به سیاست و برنامه رهبری جنگ انقلابی برای ساختن جامعه آینده آگاه شده و بر پایه این آگاهی به عضویت ارتش سرخ در می آیند. حزب کمونیست، ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی خود را از توده‌ها مخفی نمی کند، بلکه آن را به طور گسترده تبلیغ و ترویج می کند.

علاوه بر رزمندگان ارتش سرخ که مستقیماً درگیر جنگ هستند، دیگر توده‌های مردم به اشکال گوناگون به پیشبرد جنگ یاری می‌رسانند. نان و اطلاعات و سایر نیازهای لجستیکی ارتش سرخ را اساساً توده‌ها فراهم می کنند. سلاح‌های این جنگ در پروسه جنگ و از دشمن گرفته می شود.

جبهه متحد: ایجاد جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا، یک جهت گیری، روش و رویکرد استراتژیک برای تحقق انقلاب سوسیالیستی و بخشی از نقشه راه این انقلاب و یکی از الزامات پیشبرد پیروزمندانه جنگ انقلابی برای درهم شکستن دولت حاکم است. به عبارت دیگر، خصلت جبهه متحد را جامعه‌ای که برایش می جنگیم تعیین می کند.

برای آن که در وضعیت اکثریت مردم این کشور تغییر واقعی صورت

بگیرد، رژیم جمهوری اسلامی و کلیت دولت طبقه سرمایه‌دار باید از طریق یک جنگ انقلابی با هدف انقلاب کمونیستی سرنگون شوند. میلیون‌ها انسان از طبقات و قشرهای مختلف، به طور عینی در تحقق این امر و بنیان‌گذاری جامعه نوین سوسیالیستی، ذینفع هستند. اکثریت آنان بدون این که کمونیست شوند، در این انقلاب شرکت خواهند کرد. حتی نیروهای سیاسی غیر کمونیست که ضرورت انقلاب سوسیالیستی به عنوان تنها بدیل در مقابل نظام سرمایه‌داری را درک می‌کنند و با منافع توده‌های تحت ستم و استثمار جهت‌گیری می‌کنند، درگیر این انقلاب خواهند شد. این است شالوده مادی و عینی جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا.

کیفیت رهبری پرولتاریا بر این جبهه، در افق و برنامه و نقشه راه حزب پیشاهنگ فشرده می‌شود. بر این مبنا و با تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی از نیروهای اجتماعی، در فرایند تدارک انقلاب، اتحادها و صف آرای‌های طبقاتی که به نفع دولت حاکم و رژیم آن است را باید برهم زده و شمار هرچه بیشتری از مردم را نه فقط از میان توده‌های پرولتر و زحمت‌کش بلکه از میان طیف گسترده‌ای که در موضع تبعیت و «وفاداری» به این یا آن بخش از طبقه حاکمه قرار دارند، بیرون آورده و به سمت انقلاب کمونیستی جذب کنیم.

ایجاد چنین اتحادی، فضای عظیمی برای آموختن از توده‌های مردم و ابتکارات‌شان ایجاد کرده و تحرک بزرگی به بسیج استراتژیک انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیسم می‌دهد. در این اتحاد، گرایش‌ها و تفاوت‌های زیادی سربلند خواهند کرد. رویکرد ما استفاده از این تفاوت‌ها برای

آموختن و دامن زدن به روحیه علمی حقیقت‌جویی در خدمت به باز کردن راه انقلاب کمونیستی و خدمت به مبارزه تاریخی جهانی کمونیستی خواهد بود. تفاوت‌ها، امکان ایجاد فضای جدل و تغییر افکار در مقیاس بزرگ و شناسایی موانع و بهترین روش فائق آمدن بر آن‌ها را فراهم خواهد کرد.

برای آن که تفنگی در کار نباشد، باید تفنگ در دست گرفت

ما کمونیست‌ها، جنگ طلب نیستیم اما واقع بین و به این حقیقت عریان واقف هستیم که قوای دولت کهنه به سادگی تسلیم نمی‌شوند و باید آن‌ها را در میدان نبرد، شکست داد. بورژوازی و سخنگویان و مبلغین و ایدئولوگ‌هایش، کمونیست‌ها را به خاطر اعلام این واقعیت، متهم به جنگ طلبی می‌کنند. اما این نتیجه‌گیری روشن و صحیحی است که از هزاران سال حاکمیت طبقات استثمارگر استخراج شده است. طبقات حاکمه، خود، دنیا را به آتش می‌کشند اما زمانی که آتش جنگ انقلابی شعله می‌کشد، سیل لعن و نفرین را به سوی آن روانه می‌کنند. ما اعلام می‌کنیم که هدف نهایی جنگ انقلابی، نابود کردن تمایزات طبقاتی، طبقات و دولت و به‌همراه آن نابود کردن خود جنگ است. فقط به این طریق، جامعه بشری طعم صلح واقعی و پایدار را خواهد چشید.

جهت‌گیری استراتژیک و مبارزات فوری:

ضرورت انقلاب کمونیستی و رویکرد استراتژیک

تسریع اوضاع به سمت انقلاب و آماده کردن حزب، توده‌ها و پولاریزه کردن صحنه سیاسی جامعه، در گروهی پیشبرد هم‌زمان و عاجل دو وظیفه است: ۱) تبدیل کردن کمونیسم نوین و برنامه و نقشه راه این حزب (به ویژه، سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران») به یک نیروی مادی بزرگ و سازمان یافته مؤثر در صحنه مبارزه طبقاتی و ۲) دامن زدن به مقاومت و مبارزه رادیکال سیاسی، متحد و توده‌ای علیه کلیه بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های این رژیم به ویژه در میان قشرهایی که بر روی تیغ گسل‌های اجتماعی مهم قرار گرفته‌اند. از میان این دو وظیفه، جهت عمده فعالیت ما کمونیست‌های انقلابی آن است که از میان توده‌های مردم به ویژه جوانان از هر قشر تحت ستم و استثمار و روشنفکرانی که در جستجوی راهی برای پایان دادن به وضع موجود هستند، صدها کادر کمونیست آگاه به کمونیسم نوین، تعلیم و سازمان داده تا صدها هزار نفر را در این راه رهبری کرده و بدیل انقلاب کمونیستی را به یک نیروی مادی و یک جریان قوی در صحنه اجتماعی ایران تبدیل کنند. در پیش گرفتن این رویکرد استراتژیک برای انقلاب یک عنصر تعیین کننده و حیاتی است. هرگونه روی برتافتن از این رویکرد و وظیفه بنیادین، بسیار مضر و علیه منافع کوتاه مدت و درازمدت توده‌های تحت ستم و استثمار بوده و آن‌ها را در مقابل ترفندهای سیاسی و ایدئولوژیک طبقات حاکم و نیروهای سیاسی ارتجاعی خارج از قدرت که

نقش «اپوزیسیون» را بازی می‌کنند و جریان‌های قدرت‌مند رفرمیست و «کمونیست‌های» دروغین، آسیب پذیر خواهد کرد. چنان‌چه توفان مقاومت و مبارزهٔ سیاسی رادیکال بلند نشده و در جنبشی برای انقلاب کمونیستی سازمان نیابد، جمهوری اسلامی کماکان با استفاده از سرکوب، با کمک گرفتن از قدرت‌های امپریالیستی، با ترفندهای سیاسی و ایجاد توهم‌های فکری و سیاسی متنوع، حیات خود را تمدید خواهد کرد، یا مانند سال ۵۷ یک‌جا به جایی قدرت از «بالا» با واسطه‌گری قدرت‌های امپریالیستی صورت خواهد گرفت و همان نظام استثمار و ستم در شکلی جدید بازسازی خواهد شد. امروزه مهم‌ترین عنصر ضروری برای برخاستن چنین توفانی، به میدان آوردن شمار روز افزونی از کمونیست‌های انقلابی است.

فصل چهارم

تاسیس جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران بعد از سرنگونی دولت موجود تشکیل می‌شود. مصالح اصلی و شالوده‌های تشکیل این دولت پیشاپیش از پایین و در فرآیند طولانی انقلاب، توسط میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم که به اهداف این انقلاب آگاهی داشته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست برای تحقق آن مبارزه کرده اند، به وجود آمده است.

شورای حکومت موقت پس از سرنگونی جمهوری اسلامی بر اساس جبهه متحدی که در طول انقلاب تحت رهبری حزب کمونیست شکل گرفته و نمایندگان نهادهایی که در فرآیند انقلاب و درهم شکستن دولت کهنه به وجود آمده‌اند (شوراها، کانون‌ها و تشکلات توده‌ای) تشکیل می‌شود.

شورای حکومت موقت، سرنگونی جمهوری اسلامی را اعلام و

فرمان‌های سه گانه‌ای صادر کرده و بلادرنگ اجرای مفاد آن را آغاز می‌کند. هم‌چنین، تصویب «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» با تکیه بر سند راهبردی «ساختار و اصول دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و کارکرد حکومت آن؛ حکومت سوسیالیستی بر چه اساسی کار خواهد کرد: طرح پیشنهادی قانون اساسی» را در دستور کار فوری قرار می‌دهد.

فرمان‌های سه گانه شورای حکومت موقت عبارتند از:

یکم: اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی و الغای نهادها و ساختارهای آن

۱. الغای قوانین اساسی، شرعی و مدنی رژیم پیشین. انحلال کلیه نهادهای نظامی، امنیتی و دیوان سالاری رژیم پیشین. اشغال کلیه مراکز نظامی توسط ارتش سرخ و میلیشیای مردمی تحت رهبری آن. انحلال کلیه ارگان‌های سرکوب و نهادهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی. غیرقانونی کردن هرگونه دخالت مراکز و آتوریت‌های دینی در امور اقتصادی و اجتماعی. مصادره کلیه اموال وابستگان به رژیم پیشین و نهادها و موسسات دینی و غیر دینی وابسته به رژیم پیشین.

۲. دستگیری مقامات نظامی، امنیتی، دیوان سالاری و دینی رژیم پیشین. دستگیری کسانی که مسئولیت آن‌ها در کشتار و جنایت علیه مردم در طول حاکمیت جمهوری اسلامی محرز شده است و کسانی که

علیه مردم کشورهای منطقه دست به جنایت زده‌اند. دستگیری آمرین و عاملین کشتارهای دههٔ شصت که به قتل ده‌ها هزار زندانی سیاسی منجر شد. دستگیری کسانی که در جریان جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی دست به جنایت جنگی علیه توده‌های مردم حامی انقلاب زده‌اند و با اسرای جنگی که از اردوی انقلاب گرفته‌اند با بی‌رحمی و جنایت رفتار کرده‌اند.

این‌ها در زندان‌های تحت مسئولیت شورای حکومت موقت، با معیارهایی که در طرح پیشنهادی قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین تصریح شده است، نگهداری خواهند شد و پس از تصویب قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین، طبق آن قانون و توسط محاکم و تریبونال‌هایی که طبق آن قانون مستقر می‌شوند، محاکمه و مجازات خواهند شد. اعضای بلندمرتبهٔ ارتش سرخ چنان چه در جریان جنگ انقلابی علیه جمهوری اسلامی، مظنون به جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت هستند، بازداشت شده و با همان شرایط پیش گفته، نگهداری خواهند شد تا طبق قوانین جمهوری سوسیالیستی نوین به اتهامات آنان رسیدگی شود.

۳. آزادی کلیهٔ زندانیان سیاسی.

۴. اعلام جدایی کامل دین از دولت. لغو حجاب اجباری. اعلام ممنوعیت استفاده از دین به هر شکل در نظام قانونی، قضایی و آموزش و پرورش. لغو فوری کلیهٔ قوانین شرعی (شرایط ازدواج و طلاق و حضانت فرزندان، محدودیت‌های اجتماعی و هنری و علمی، چند

همسری و صیغه و حق تجاوز به همسر، ازدواج کودکان، سنگسار، جداسازی جنسیتی) و قوانین مدنی که ناقض برابری کامل زنان با مردان هستند.

قطع کنترل و مداخله دستگاہ روحانیت در امر قانون گذاری، امور قضایی و عقد قراردادها. ممنوعیت هر نوع حکم شرعی و دینی که باعث تداخل با قوانین کشوری شود. دریافت حق امام و خمس و ذکات، استفاده اقتصادی از دین محسوب شده و ممنوع است. روحانیون و طلبه‌هایی که مشخص شود از کارگزاران فعال جمهوری اسلامی نبودند و یا در جریان انقلاب تسلیم نیروهای انقلاب شده‌اند، مانند هر شهروند دیگر این جمهوری، باید شخصاً معاش خود را تأمین کنند و از کلیه حقوق شهروندی برخوردار خواهند شد.

کلیه اماکن زیارتی به مالکیت دولتی منتقل می‌شوند تا مجلس قانون گذار جمهوری سوسیالیستی نوین در مورد نحوه اداره آن‌ها تصمیم‌گیری کند.

۵. لغو کلیه پیمان‌های نظامی و امنیتی رژیم پیشین. لغو کلیه قراردادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی با قدرتهای امپریالیستی، دولتهای مرتجع منطقه و نهادهای بین‌المللی که با منافع اکثریت مردم، اهداف دولت سوسیالیستی و انقلاب کمونیستی منافات دارند. فراخواندن نیروهای نظامی فرامرزی رژیم پیشین به تسلیم و در غیر این صورت، فراخوان به مردم کشورهایی که این نیروها در آن مستقر هستند به درهم شکستن آن‌ها.

۶. رسمیت دادن به استقرار نیروهای سیاسی و نظامی تحت فرماندهی شورای حکومت موقت در پادگان‌ها، وزارت‌خانه‌ها، بانک‌ها، رادیو و تلویزیون، مخبرات و غیره. مسلح کردن مردم در سازمان‌های توده‌ای تحت رهبری شورای حکومت موقت برای دفاع از انقلاب، برای سرکوب مقاومت ضدانقلاب سرنگون شده و مقابله با تعرض هر نیرویی به آزادیها و حقوق مردم. بسیج و سازمان‌دهی توده‌های مردم برای حفاظت و نگهداری از امنیت اماکن سکونت و کار خود و همچنین آمادگی برای حفاظت از دولت نوین در مقابل دشمنان داخلی و خارجی.

۷. مصادرهٔ اموال مقامات حکومت، سلب مالکیت نهادهای دینی (از آستان قدس و دیگر تولیدهای مراکز مذهبی و دارایی‌های موقوفات) و ادارهٔ موقت آن‌ها تحت شورای حکومت موقت. در اختیار گرفتن کلیهٔ مؤسسات صنعتی و تجاری و کارخانه‌های متعلق به رژیم و کلیهٔ نهادها و باندهای وابسته به رژیم پیشین مانند بیت رهبری و نهادهای رنگارنگ مذهبی و نظامی و امنیتی. مصادرهٔ بانک‌ها و موسسات اعتباری دینی و غیردینی.

۸. مصادرهٔ اراضی کشاورزی وابسته به جهاد سازندگی، آستان قدس، بنیاد مستضعفان، مؤسسات بزرگ کشت و صنعت خصوصی و نیمه دولتی و دیگر زمین‌های بزرگ زراعی و ادارهٔ آن‌ها توسط شوراهای کارگران و کارکنان و دهقانان فقیر و بی‌زمین هر منطقه تحت آتوریته شورای حکومت موقت تا این که طرح مالکیت‌های زراعی و برنامهٔ تقسیم اراضی مصوب مجلس قانون‌گذار جمهوری سوسیالیستی نوین، به اجرا گذاشته شود.

۹. رسمیت بخشیدن به اداره کارخانجات و موسسات اقتصادی صنعتی و زراعی و دامی بزرگ توسط شوراهای کارگران و کارکنان که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند، تحت اتوریته شورای حکومت موقت و طبق قانون اساسی مصوب آن (و قبل از تصویب، طبق سند پیش نویس قانون اساسی)، تا تشکیل حکومت دائم.

۱۰. رسمیت بخشیدن به اداره موقت مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر موسسات آموزشی توسط شوراهای استادان، معلمان، دانشجویان و دانش آموزان که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند، تحت اتوریته شورای حکومت موقت و طبق سند مصوب قانون اساسی توسط آن (و قبل از تصویب، طبق پیش نویس قانون اساسی)، تا تشکیل حکومت دائم.

۱۱. به رسمیت شناختن کلیه تشکلات جنبش‌های اجتماعی و کانون‌ها که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند تا طرف مشورت شورای حکومت موقت در تصویب قانون اساسی و برگزاری انتخابات اول مجلس قانون‌گذار، قرار گیرند.

دوم: حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی مردم

۱. آزادی عقیده و آزادی باور به دین و بی‌دینی. دولت جمهوری سوسیالیستی نوین، بی‌خدا و بدون دین و مذهب و ایدئولوژی رسمی

(حتی ایدئولوژی رسمی کمونیستی) است. آزادی بیان، عقیده، تجمعات، نشر، تشکیلات، حزب و اعتصاب. هم چنین، تضمین آزادی مخالفین و منتقدین دولت سوسیالیستی نوین.

۲. برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرف نظر از عقیده، دین و مذهب، ملیت، جنسیت و گرایش جنسی، در کلیه زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و آموزش و اشتغال و بهداشت و مسکن. برابری کامل و بی‌قید و شرط زن و مرد در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی. آزادی سقط جنین. برابری و آزادی در ازدواج و طلاق و عشق. آزاد بودن ال.جی.بی.تی.ها. ممنوعیت شیر بهاء، مهریه، جهیزیه و امثالهم؛ و در مقابل، تامین ضمانت‌های اجتماعی برای زنان.

۳. تضمین آیین‌های دادرسی بر اساس اصولی شفاف و تخطی‌ناپذیر در مورد جرایم و تعریف روشن جرم. استقرار نهادهای حمایت از حقوق مردم در مقابل حکومت جدید.

۴. حق تعیین سرنوشت ملل سابقا تحت ستم تا جدایی کامل. مصوب کردن فرآیند جدایی از طریق referendum در مناطق خودمختار طبق قانون اساسی. به رسمیت شناختن حق تحصیل به زبان مادری (زبان‌های غیر فارسی) و تلاش برای حفظ زبان و فرهنگ ملل غیر فارس.

۵. همگانی کردن دسترسی به آخرین اطلاعات علمی؛ همگانی کردن مناظره و جدل بر سر آرای دینی و ضد دینی؛ امکان آموزش رشته‌های مختلف هنری در تمام نقاط کشور و جمع‌آوری میراث هنری

و قابل دسترس کردن آن برای مردم تمام مناطق ایران. قابل دسترس کردن نشر کتاب و اینترنت و تولیدات هنری در دورافتاده ترین نقاط و برطرف کردن شکاف‌های منطقه ای در این زمینه‌ها.

سوم: مقابله فوری با فقر و محرومیت

۱. کلیه ساکنان این جمهوری از حق داشتن تغذیه مناسب، سرپناه، درمان و آموزش برخوردارند و شورای حکومت موقت با استفاده از دارایی‌های مصادره شده، دست به اقدامات فوری برای تامین این نیازها خواهد زد.

۲. لغو بی‌قید و شرط کلیه دیون بیکاران، کارگران، معلمین، پرستاران، دهقانان فقیر و بی‌زمین، زارعین و صنعت‌گران کوچک به بانک‌ها.

۳. توقف اخراج کارگران و پرداخت فوری حقوق‌های معوقه. رسمی کردن ۸ ساعت کار روزانه و جلوگیری از انواع بیگاری.

۴. غیرقانونی بودن کار کودکان. تامین فوری کلیه حقوق کودکان از معاش و سرپناه تا تحصیل و تفریح برای کودکان کار. صدور شناسنامه برای همه کودکان. هیچ کودکی را نمی‌توان «تا مشروع» تلقی کرد. رسمیت بخشیدن به مجامع حمایت از کودکان کار و خیابان که در رژیم پیشین زیر سرکوب بودند و حمایت از اقدامات آنان برای متوقف کردن کار کودکان و تامین رفاه و آموزش برای آن‌ها در سراسر کشور.

۵. ممنوعیت هر شکلی از پورنوگرافی و تامین فوری مسکن و اشتغال و اعطای درآمد اجتماعی از سوی دولت برای تن فروشان سابق.

۶. بهره‌مند شدن کلیهٔ افغانستانی‌ها که هنگام سرنگونی جمهوری اسلامی، در ایران اقامت داشته‌اند از حقوق مساوی با دیگر شهروندان ایران تا پس از تصویب قانون اساسی طبق آن مدارک شهروندی برایشان صادر شود. فرمان صدور مجوز اقامت و کار برای دیگر مهاجرین. اعطای حق مالکیت به خانوارهای مهاجر افغانستانی بر خانه‌ای که در مزارع و باغات در اختیارشان بوده است و تقسیم برابر آن میان زن و مرد خانوار. قانونی کردن ورود کودکان و جوانان افغانستانی و بهایی به کلیهٔ سطوح آموزشی.

۷. آغاز اسکان محروم‌ترین حاشیه‌نشینان.

نام رسمی دولت نوین و حکومت آن، به تصویب اولین مجلس قانون‌گذار دولت نوین خواهد رسید. اما در سند «ساختار و اصول دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و کارکرد حکومت آن؛ حکومت سوسیالیستی بر چه اساسی کار خواهد کرد: طرح پیشنهادی قانون اساسی» که سند پیشنهادی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) برای قانون اساسی آینده است، نام دولت آینده، جمهوری سوسیالیستی نوین ایران پیشنهاد شده است.

پیوست «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»

باب آواکیان و سنتز نوین کمونیسم

باب آواکیان معمار سنتز نوین کمونیسم است. سنتز نوین کمونیسم چارچوبی کامل و جدید برای پیشبرد موج نوینی از انقلاب های کمونیستی در جهان است. سنتز نوین حاصل بیش از ۴۰ سال کار انقلابی است و پایه در تحلیل و جمع بندی نقادانه از تجربه و تئوری انقلاب های کمونیستی قرن بیستم و گستره وسیعی از فکر و عمل بشر دارد. این کاری در ادامه تئوری کمونیستی، آنطور که قبلا تکامل یافته بود، است. علاوه بر آن، جهشی به ورای آن است و گسست های مهمی از تئوری قبلی را نمایندگی می کند. با گسست از جنبه هایی از کمونیسم که بر ضد رویکرد و روش علمی آن بود، باب آواکیان به طور کیفی کمونیسم را به عنوان یک علم ارتقا داده است و با این کار پایه آغاز یک مرحله جدید از انقلاب های کمونیستی را در جهان، ایجاد کرده است. شالوده و اساس سنتز نوین کمونیسم در تأکید آن بر کاربست یک روش و رویکرد علمی پیوسته و همه جانبه است. هدف آن، درک

صحیح تر قوای محرکه جامعه و ترسیم مسیر تغییر انقلابی آن است. این روش و رویکرد، کلید راهگشایی های تئوریک سنتز نوین در عرصه های گوناگون است که به طور مفصل در کتاب کمونیسم نوین و به طور موجز در سند رئوس اصلی سنتز نوین کمونیسم: جهت گیری اساسی، روش و رویکرد و عناصر مرکزی آن آمده است. (کتاب کمونیسم نوین. انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م اول مه ۲۰۱۸)

در زیر گزیده ای از دو سندِ باب آواکیان برای توضیح کمونیسم نوین، پیوست می شود.

سنتز نوین کمونیسم

(باب آواکیان. برگرفته از کتاب کمونیسم نوین؛ بخش اول: روش و رویکرد کمونیسم به عنوان یک علم)

اوایل امسال یعنی ۲۰۱۵ سند رئوس اصلی سنتز نوین کمونیسم: جهت گیری پایه ای، روش و رویکرد و عناصر اصلی را نوشتیم. ... این رئوس اصلی هم به خودی خود مهم است و هم در کنار مصاحبه ای که با آردی اسکای بریک شده است. مصاحبه ای که باید مرتب مطالعه و تبلیغ شود.

سند رئوس اصلی، یک درک اولیه از دامنه، رویکرد و روش علمی و جهت گیری استراتژیک سنتز نوین کمونیسم به دست می دهد، آن را به عنوان تکامل کیفی و بیشتر کمونیسم عرضه می کند و خطوط راهنمای مهمی را برای این که درگیرش شویم و بیشتر در آن کندوکاو کنیم،

فراهم می‌کند. ...

در همان بخش ابتدایی این سند یعنی در نکتهٔ مقدماتی و جهت‌گیری اشاره شده که سنتز نوین هنوز یک کار ادامه‌دار است با وجود این بیانگر تکاملی کیفی در علم کمونیسم است. ... کمونیسم به مثابه یک علم، به طور کیفی تکامل پیدا کرده است و این تکامل که اساساً به روش و رویکرد علمی آن مربوط است. این است عنصر اساسی و یا مهم‌ترین عنصر سنتز نوین! در همهٔ عرصه‌های دیگر از جمله استراتژی انقلاب، ماهیت جامعه‌ای که برایش مبارزه می‌کنیم و جهت‌گیری انترناسیونالیستی ما در کل مبارزه‌مان (که از اینجا نشئت گرفته و متأثر از آن است) نیز یک تکامل کیفی صورت گرفته است.

اما اجازه بدهید همین جا تأمل کنم و بپرسم چرا پیشرفت کمونیسم مهم است؟ ... کمونیسم نمایندهٔ نظام‌مندترین و منسجم‌ترین شیوهٔ شناخت و تغییر دنیا است، نه فقط به یک مفهوم کلی و انتزاعی، بلکه برای رسیدن به هدف مشخصی که هم مطلوب است و هم ممکن. هدفی که مطلوب و ممکن بودنش را علم کمونیسم، نه یک مذهب بلکه علم کمونیسم، به ما نشان می‌دهد. این طور نیست که می‌خواهیم یک دنیای کمونیستی بدون استثمار و ستم داشته باشیم، خب حالا برویم علمی پیدا کنیم که ما را به آنجا برساند. خیر! واقعیت این است که یک دنیای کاملاً و بنیاداً متفاوت می‌تواند ایجاد شود، یک دنیای کمونیستی بدون استثمار و ستم ممکن است. نه این که تضمین شده باشد بلکه از طریق مبارزه امکان رسیدن به آن وجود دارد. این واقعیت به طور علمی با بررسی قوای محرکهٔ واقعی جامعهٔ بشری در سراسر تاریخ، خود را به

اثبات رسانده است. این بررسی نشان می‌دهد که جامعه بشری چطور تغییر کرده، به چه چیزی منجر شده و چه امکاناتی را در حال حاضر پدید آورده است. در نتیجه حتی هدف کمونیسم در وهله اول، هدفی است که به طور علمی تعیین شده، نه چیزی که ما فقط آرزوی را داریم که ای کاش اتفاق بیفتد. پس در راستای رسیدن به این هدف، ابزار رسیدن به این هدف هم، باید از رویکرد و روشی علمی تبعیت کند، چون اگر شما علمی برخورد نکنید، اگر واقعاً دنیا را آن طور که واقعاً هست بررسی نکنید، یعنی همان طور که در حال حرکت و تغییر از طریق تضاد و مبارزه بین نیروهای متضاد است، نمی‌توانید به آن نوع تغییری که لازم است برسید و مرتباً خودتان و بقیه را فریب می‌دهید.

پس به همین علت تکامل کیفی علم کمونیسم مهم است. این کار عمدتاً با تکیه به آنچه از قبل وجود داشته انجام شده است و دور ریختن جنبه‌های فرعی معینی از درک سابق از کمونیسم که در تقابل با خصلت اساساً علمی آن بودند. از زمان مارکس تا مائو، کمونیسم عمدتاً در رویکرد و روش، علمی بود. اما، عناصری در آن وجود داشت که با رویکرد و روش علمی آن در تضاد بودند. سنتز نوین آنچه مثبت بوده را می‌گیرد، بنای کار را بر پایه بخش‌های اساسی آن که مثبت است می‌گذارد، اما برخی جنبه‌ها را که از دوران اولیه تکامل کمونیسم وجود داشته و چندان علمی نبوده رد می‌کند، کنار می‌زند و یا از نواقالب ریزی می‌کند. منظورم این نیست که همه چیز سنتز نوین عالی است یا این که صد سال دیگر مردم نخواهند گفت خب اینجای این موضوع که کاملاً درست نیست. این مسئله به ماهیت علم ربط دارد که برعکس

مذهب است. یعنی، چیزی که مرتباً در حال رشد و تکامل است. یک بار در مورد جمله‌ای از مائو صحبت کردم که می‌گفت وقتی ده هزار سال دیگر برگردند و به الان نگاه کنند می‌گویند چه احمق‌هایی بودند. بدون شک این حرف درست است. و تازه شاید کمتر از ده هزار سال هم طول بکشد. منظور مائو این بود که درک امروز، چه درک کمونیست‌ها و چه درک مردم عادی، نسبت به درکی که نسل‌های آینده به آن دست خواهند یافت، بسیار نامتکامل است. البته به شرط این که آن موقع، آدمی در دنیا باقی مانده باشد.

به هر حال جنبهٔ عمدهٔ کمونیسم این است که علمی است. یکی از کیفیات بسیار مهم علم این است که دائماً در حال تکامل است، مرتباً خودش را در معرض انتقاد قرار می‌دهد و به انتقادات دیگران گوش می‌کند و از آن‌ها می‌آموزد. دائماً خودش را واریسی می‌کند، واقعیت را می‌کاود و تحقیق می‌کند و مرتباً تکامل می‌یابد. اما در کمونیسم هم مثل همهٔ علوم، این‌طور نیست که هر بار چیز جدیدی یاد گرفته شد به نقطهٔ اول برمی‌گردد. علم در واقع روی شالودهٔ چیزی که قبلاً ثابت شده که حقیقی و صحیح است ساخته می‌شود، اگرچه همیشه این راه را باز می‌گذارد که حداقل بخش‌هایی از چیزی که قبلاً فکر می‌شد یا حدس زده می‌شد، درست است ممکن است غلط باشد. این ماهیت علم است، می‌خواهد زیست‌شناسی باشد یا فیزیک، شیمی، ستاره‌شناسی یا هر زمینهٔ دیگر. راهش این است. بر پایهٔ یک هستهٔ معین که از طریق روش و تحقیق علمی و سنتز واقعیت، درست بودنش اثبات شده حرکت را شروع می‌کنیم، این درک را در مورد مسائل و تجارب جدید

به کار می‌بندیم و همیشه آمادهٔ این احتمال هستیم که حتی بخشی از چیزهایی که در مقطع زمانی معین، آن‌ها را درست می‌دانستیم ممکن است درست نباشند اما این طور نیست که هر بار می‌خواهیم در مورد واقعیت پژوهش کنیم برمی‌گردیم به نقطهٔ اول انگار هیچ چیز نمی‌دانیم. یعنی باید هسته‌ای از دانشی را که از طریق روش علمی، صحتش اثبات شده داشته باشیم تا بر پایه آن بیشتر یاد بگیریم. درست همان موقع که متوجه‌ییم ممکن است در هر مقطع زمانی جوانبی از چیزهایی که می‌دانیم صحیح نباشد یا حتی بخشی از آن ممکن است کاملاً غلط باشد و مجبور شویم کنارش بگذاریم باز هم ما کل هستهٔ آن دانش انباشت شده را دور نمی‌اندازیم. پس اهمیت سنتز نوین کمونیسم این نیست که کمونیسم به عنوان یک علم و کاربردش در حوزه‌های متنوع و متعدد دوباره اختراع شده است بلکه این است که در خیلی از حوزه‌های کلیدی، پیشرفت بیشتری کرده و مبنای کیفیتاً نوینی برای مبارزهٔ مردم نه فقط در آمریکا بلکه در سراسر دنیا فراهم کرده تا بتوانند از شر دنیای وحشتناکی که در آن زندگی می‌کنیم رها شوند.

در یکی از سخنرانی‌هایم مقایسه‌ای کرده بودم بین مارکس و داروین. همان طور که می‌دانید داروین تئوری فرگشت را تدوین کرد و نشان داد که موجودات نه فقط تکامل پیدا می‌کنند ... بلکه ابزار و مکانیسم اساسی این تکامل به گونه‌ای است که هر شاخهٔ دگرگون شده در تبارها و نسب‌ها، امکان دگرگونی و تکامل‌های جدیدتر را در درون خود حمل می‌کند. ... نظریهٔ فرگشت یک انقلاب عظیم در تفکر نوع بشر بود. مارکس که در همان دوران زندگی می‌کرد خیلی تحت تأثیر این کشف

داروین قرار گرفت. مارکس اهمیت این مسئله را به لحاظ گسست کیفی که در رویکرد علمی به واقعیات داشت تشخیص داد و وقتی داشت اثر سترگ خود یعنی کاپیتال را می‌نوشت می‌خواست آن را به داروین تقدیم کند اما داروین چندان مایل به این کار نبود چون پیشاپیش به علت این که مقابل نیروهای مذهبی در آمده بود در دسر داشت. نتیجتاً مارکس این کار را نکرد اما چنین تمایلی از طرف مارکس نشان می‌داد که کار داروین و تئوری تکاملش چه اهمیتی دارد. ... کاری که مارکس در قلمرو علوم اجتماعی انجام داد یعنی رویکرد، تحلیل و سنتز علمی جامعه بشری و تکامل تاریخی و تضادها و نیروهای محرکه آن، یک انقلاب در تفکر نوع بشر بود، در سطح کاری که داروین در قلمرو علوم طبیعی انجام داد. واقعیت این است که امروز نمی‌شود در قلمرو علوم طبیعی کاری از پیش برد مگر بر شالوده‌ای قرار گیرد که داروین ریخته است. هر چند برخی چیزها که داروین گمان می‌کرد صحیح است درست نبود و از زمان او تاکنون چیزهای مهمی یاد گرفته‌ایم. مثلاً داروین چیزی در مورد ژنتیک نمی‌دانست. این شاخه علمی در زمان او هنوز تکوین نیافته بود ولی علم ژنتیک پدید آمد و درک پایه‌ای داروین از تئوری تکامل را کاملاً تأیید کرد.

آنچه مارکس در حوزه جامعه انسانی و تغییرات آن انجام داد هم سنگ کاری بود که داروین در قلمرو علوم طبیعی و به طور خاص در زیست‌شناسی انجام داد و هستند هنوز افرادی که خودشان را دانشمند و کارشناس می‌دانند اما به جای این که تکامل جامعه بشری را بر اساس قوای محرکه پایه‌ای که مبنای این تکامل است بفهمند از

این که دموکراسی چنین است، انتخابات چنان است و ساختار قدرت چنین و چنان است می‌گویند و طوری حرف می‌زنند که انگار شکل جامعه را روابط قدرت تحمیل می‌کند. این‌ها فضل فروشی و حرافی می‌کنند اما درکی که مارکس ارائه داد را نادیده می‌گیرند، به آن کم‌بها می‌دهند و یا تحریفش می‌کنند. در حالی که درک مارکس ما را قادر به فهم قوای محرکه پایه‌ای جامعه بشری و تکامل تاریخی و تغییرات این جامعه می‌کند. این مزخرفات را همیشه می‌شنوید، می‌توانید به پردیس هر دانشگاهی بروید و تا ابد به این‌ها گوش کنید، در مورد جامعه بشری حرافی می‌کنند اما اشاره‌ای به مارکس نمی‌کنند، یا او را نادیده می‌گیرند یا تحریفش می‌کنند. آن‌ها در رده همان آدم‌هایی قرار می‌گیرند که می‌خواهند بدون اتکا به داروین یا از موضع مخالف با داروین به توضیح جهان طبیعی، تکامل و تغییر گونه‌ها در کره زمین بپردازند.

اهمیت کار مارکس به هیچ وجه از کار داروین کمتر نیست. مثل این است که انسان‌ها کورمال کورمال تلاش می‌کردند بفهمند چرا در این شرایط زندگی می‌کنند و کسی پیدا می‌شود و با نورافکن کل تصویر را برایشان روشن می‌کند یعنی هر چه در صحنه می‌گذرد را نشان می‌دهد. نه فقط چیزهایی که در اطرافشان می‌گذرد بلکه به اعماق می‌رود و عوامل ریشه‌ای و تعیین کننده وضع موجود را آشکار می‌کند. کمونیسم از زمان مارکس تا امروز تکامل بیشتری یافته است. کمونیسم یک علم زنده است. یک مرحله از تکامل کیفی کمونیسم زمانی صورت گرفت که لنین درک‌های جدید درباره امپریالیسم یعنی چگونگی تکامل

سرمایه‌داری به یک سیستم جهانی و ابعاد دیگر کمونیسم را مدون کرد. جهش دیگر در فرایند تکاملی کمونیسم توسط مائو انجام شد. مائو نشان داد که در جامعه سوسیالیستی مبارزه بین طبقات مختلف ادامه دارد یعنی سوسیالیسم جامعه‌ای نیست که در آن همه طرفدار سوسیالیسم باشند و هیچ تضاد یا درگیری حیاتی در سیستم اقتصادی، در روابط اجتماعی، در سیستم سیاسی یا در افکار مردم موجود نباشد. در واقع جامعه سوسیالیستی یک جامعه پویا است، جامعه‌ای در حال گذار است که یا با مردم سراسر دنیا به کمونیسم دست می‌یابد و یا به عقب، به سمت سرمایه‌داری کشیده می‌شود. مائو نه فقط تحلیل کرد که مبارزه طبقاتی و طبقات در جامعه سوسیالیستی ادامه می‌یابد و تعیین کننده‌ترین مبارزه در آن جامعه، مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی و بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری است، بلکه بیان فشرده آن درون حزب کمونیست خواهد بود که نیروی رهبری کننده درون جامعه سوسیالیستی است. پیش از مائو هیچ کس این را نفهمیده بود یا به طور سیستماتیک نفهمیده بود.

در نتیجه کمونیسم طی دوران تکاملی‌اش جهش‌های مختلفی داشته است. اگر به عقب برگردیم به روزهایی که آدم‌هایی مثل من قدم پیش می‌گذاشتند و کمونیست می‌شدند، خط تمایز اساسی در جنبش کمونیستی بین کسانی بود که اهمیت کار مائو را فهمیده بودند یعنی جهشی که او بر پایه مارکس و لنین انجام داد با کسانی که از این فهم سر باز می‌زدند یا آن را رد می‌کردند حتی اگر خود را کمونیست می‌نامیدند. کسانی که نگاهشان به شوروی سابق یا کوبا

یا ویتنام بود، این‌ها را الگوی کمونیسم می‌دانستند در حالی که هیچ ربطی به کمونیسم نداشتند. یادم می‌آید یک نفر مقاله‌ای نوشته بود در مخالفت با این ایده که مائو نماینده جهشی به پیش در کمونیسم است. استدلالش این بود که: چرا باید اینقدر به مائو توجه کرد؟ چرا به فیدل کاسترو در کوبا توجه نمی‌شود یا به له دوان (رهبر حزب ویتنام بعد از مرگ هوشی مین)؟ چرا ایده‌های آن‌ها به اندازه ایده‌های مائو مهم نیست؟ خب یک دلیل اصلی دارد، آن‌ها درست نمی‌گفتند، آن‌ها کمونیست نبودند، علم کمونیسم را تکامل نداده بودند و راهشان را جدا کرده بودند. آن‌ها از فهم علمی دنیا و کسب توانایی تغییر دنیا در مسیر کمونیسم دورافتاده بودند. در نتیجه ما اصلاً در جواب به این سؤال باز نمی‌ماندیم، هیچ تردیدی نداشتیم. برای ما کاملاً جا افتاده بود اگر کمونیست هستی یعنی با مائو هستی، مائوئیست هستی! اگر با مائو نیستی، اگر مائوئیست نیستی، می‌توانی از صبح تا شب بگویی من کمونیستم ولی نیستی. می‌گفتیم اگر می‌خواهی اسم خود را کمونیست بگذاری و بحث کوبا را وسط بکشی بیا ببینیم در کوبا چه خبر است. راه کوبا راه کمونیسم نیست. اگر نمی‌خواهی با مائو باشی بیا بحث کنیم که چرا به مائو نیاز داریم. در آن دوره ما با اطمینان علمی در میدان بودیم و مبارزه می‌کردیم. می‌گفتیم کمونیست بودن یعنی طرف مائو بودن.

هر هفته از چین برای ما مجله پکن ریویو پست می‌شد. ... پکن ریویو همیشه مقالاتی در مورد چین و بقیه دنیا داشت. هم از مبارزات انقلابی کشورهای مختلف می‌نوشت و هم از این که چینی‌ها چطور دارند اقتصاد سوسیالیستی را می‌سازند، چطور با مسائل اجتماعی مثل ستم بر زنان

سر و کله می‌زنند و این که چه مبارزاتی در درون حزب کمونیست چین جریان دارد. مبارزه بین طرفداران مائو که مسیر سوسیالیسم را می‌رفتند و برای کمونیسم مبارزه می‌کردند با صاحب منصبانی که داشتند در کمونیسم تجدیدنظر می‌کردند تا پیشبرد کارها به شیوه سرمایه‌داری را توجیه کنند. آن‌ها رویزیونیست بودند یعنی افراد صاحب قدرتی که به راه سرمایه‌داری می‌رفتند. آن موقع چنین مبارزه‌ای جریان داشت. خوب این افراد صاحب قدرتی که راه سرمایه‌داری در پیش گرفته بودند چه می‌گفتند و چرا حرفشان غلط بود؟ افرادی که با مائو همراه بودند چه می‌گفتند و چرا ما باید با آن‌ها همراه می‌شدیم؟ من برای گرفتن پاسخ این سؤالات هر هفته بی‌صبرانه منتظر پستی می‌نشستم تا پاکت پکن ریویو را بیاورد. وقتی می‌آمد، پاکت را باز می‌کردم؛ مجله را با اشتیاق می‌خواندم تا از آن یک خط راهنما بگیرم تا بفهمم در دنیا چه می‌گذرد، سؤالات اصلی کدام است؟ مبارزات انقلابی کجاها در جریان است؟ مائوئیست‌های دنیا در مورد همه این مسائل چه می‌کنند؟

مشکلی نداشتیم که بگوییم اگر می‌خواهی یک کمونیست واقعی باشی باید یک مائوئیست باشی. اما همه چیز تکامل پیدا می‌کند. این داستان مال خیلی وقت پیش بود. از آن موقع تا حالا اتفاقات زیادی افتاده از جمله احیای سرمایه‌داری در چین. مدت بسیار کوتاهی بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ رویزیونیست‌ها، یعنی همان رهروان راه سرمایه‌داری که البته کماکان از اسم کمونیسم استفاده می‌کنند سرمایه‌داری را در چین احیا کردند، قدرت را غصب کردند و سرمایه‌داری را احیا کردند و نیروهای انقلابی را که علیه‌شان بودند وحشیانه سرکوب کردند. خوب!

باید می‌فهمیدیم چه اتفاقی افتاده است. باید با تضادهایی که در دنیا مقابلمان قد علم کرده دست و پنجه نرم می‌کردیم و کماکان هم باید همین کار را بکنیم. این، کار می‌برد. هدف این نبود که به طور انتزاعی مرحله جدیدی از کمونیسم را بسازیم بلکه باید می‌توانستیم به مشکلات واقعی و نیازهای عظیمی که انجام یک انقلاب واقعی در بر دارد بپردازیم تا بتوانیم مردم را به مسیری هدایت کنیم که بتوانند خودشان را رها کنند و دنیای جنون‌آمیزی که میلیاردها نفر را به بند کشیده پشت سر بگذارند. واقعیت این است که نتیجه این کار یک جهش کیفی است: سنتزی نوین در تکامل کمونیسم.

حالا اگر بخواهم این مسئله را به شکل فشرده جلو بگذارم باید بگویم سنتز نوین تجسم یک انقلاب دیگر در تفکر بشر است یعنی ادامه انقلابی که بر شالوده علمی کمونیسم قرار گرفته است یعنی همان بنیانی که توسط مارکس به همراه انگلس گذاشته شد. به یک مفهوم کلی، سنتز نوین در همان چارچوبه اساسی قرار دارد اما هم‌زمان جهش کیفی در تکامل کمونیسم را هم در بر می‌گیرد. البته همان‌طور که بارها تأکید کرده‌ام باید بیشتر یاد بگیریم و کمونیسم را بیشتر تکامل دهیم. این فرایند ادامه‌داری است که از طریق دیالکتیک رفت و برگشتی بین کار در عرصه تئوریک و تحولات بیشتر در سطح جهان، از جمله تکامل مبارزه انقلابی که هدف نهایی‌اش دنیای کمونیستی باشد، انجام می‌شود. باید بیشتر یاد بگیریم و کمونیسم را بیشتر تکامل دهیم و این در مورد همه علوم صادق است. اما چیزی که فهمیدنش اهمیت حیاتی دارد این واقعیت است که سنتز نوین حل کیفی تضادی حیاتی است

که از زمان ایجاد کمونیسم تا همین حالا وجود داشته است. تجسم حل کیفی تضاد بین روش و رویکرد بنیاداً علمی کمونیسم با آن جنبه‌هایی از کمونیسم که در تقابل با آن قرار دارد. سنتز نوین قطعاً کمونیسم را روی یک پایه علمی تر و مستحکم‌تر استوار کرده است.

امروز ما با دو حقیقت روبه‌رو هستیم. اول این که نوع بشر، تودهٔ ستمدیدهٔ بشری و نهایتاً کل نوع بشر واقعاً نیاز به انقلاب و کمونیسم دارد. فقط از طریق انقلابی که به کمونیسم بیانجامد یعنی نهایتاً دستیابی به یک دنیای کمونیستی بدون استثمار و ستم است که می‌توان به شرایط وحشتناکی که میلیاردها نفر در سراسر دنیا دارند تحمل می‌کنند نقطهٔ پایان گذاشت. فقط از این طریق می‌توان پایه‌ای به وجود آورد تا با محیط زیست طوری رفتار شود که ظرفیت زندگی انسانی بیش از این ناپود نشود. این پایه و اساس است. این یک حقیقت اساسی است: در صورتی که کمونیست‌های واقعی موجود باشند که بتوانند مردم را در مسیر انقلاب کمونیستی رهبری کنند، راهی برای خروج از این جنون وجود دارد، ابزاری برای پایان بخشیدن به این شب تاریک طولانی که چندین قرن نوع بشر را به بند کشیده وجود دارد. این حقیقت اول است.

حقیقت دوم چیست؟ سنتز نوین کمونیسم، از نظر روش و رویکرد به فهم و دگرگونی جامعه بشری و کاربرد این روش و رویکرد در حل تضادها و مشکلات مهم انقلاب، یک جهش کیفی و قطعی در فرایند تکاملی علم کمونیسم را نمایندگی می‌کند.

در سال ۱۹۷۵ این یک حقیقت عینی بود که اگر با مائو نبودی

و خطی که مائو جلو گذاشته بود را قبول نداشتی و بکار نمی‌بستی کمونیست نبودی. در سال ۲۰۱۵ این یک حقیقت عینی است که اگر با سنتز نوین و رهبری‌ای که آن را ارائه کرده نباشی کمونیست نیستی، حالا هر اسمی هم می‌خواهی روی خودت بگذار یعنی اگر آن درک علمی را که توده‌های مردم دنیا برای رهایی خود و بشریت به آن نیاز دارند قبول نکنی و بکار نبندی کمونیست نیستی.

خب، همه این‌ها تأکیدی است بر اهمیت سنتز نوین کمونیسم و این که چرا مردم باید اهمیت آن را درک کنند.

اهمیت یک پیش‌قراول کمونیست انقلابی که خودش را به سنتز نوین متکی کرده و آن را به طور منسجم به کار می‌بندد و به تکامل بیشترش کمک می‌کند از اینجا روشن می‌شود. سنتز نوین باید به طور عاجل در همه جا، چه در آمریکا و چه در کل دنیا به کار گرفته شود. ما همه جا با افرادی روبه‌رو می‌شویم که می‌پرسند چرا اوضاع این‌طوری است و آیا یک دنیای متفاوت امکان‌پذیر هست یا نه. همه جا مردم دارند از انقلاب صحبت می‌کنند اما درک واقعی از معنی انقلاب ندارند، یعنی رویکرد علمی ندارند تا بتوانند به چیزی که در مقابلشان قرار دارد، بپردازند و تحلیل کنند. نمی‌دانند چاره چیست. یا هر جا مردم به میدان می‌آیند محاصره می‌شوند، دست تنها می‌مانند و آخرش زندگی‌شان در دست این ستمگران قاتل است و یا به بیراهه‌هایی کشیده می‌شوند که فقط زنجیرهای بردگی سنت را تقویت می‌کند و اغلب این کار با یک خشونت وحشیانه همراه است. مردم در همه جا می‌خواهند از این وضع فلاکت‌بار خلاص شوند اما نمی‌دانند منبع فلاکت کجاست و راه خروج

از این تیرگی کدام است.

برای این که یک درک واقعی از محتوای سنتز نوین و اهمیت آن داشته باشیم باید بدانیم چه پشتوانه‌ای دارد، سنتز کامل تر چه چیزی است. ... چه خود سنتز نوین و چه پایه‌های اصلی تئوری کمونیستی که سنتز نوین از آن‌ها سرچشمه گرفته و به سنتز بالاتری دست یافته را نیز می‌توان مطالعه کرد و درک خود را از آن‌ها عمیق تر کرد. باز هم تکرار می‌کنم که مقاله رئوس اساسی سنتز نوین راهنما و پایه مهمی برای این کار به دست می‌دهد.

رئوس اصلی سنتز نوین کمونیسم: جهت‌گیری اساسی، روش و رویکرد و عناصر مرکزی آن

باب آواکیان - تابستان ۲۰۱۵

نکته مقدماتی جهت‌گیری

سنتز نوین به معنای واقعی یک «کار در حال پیشروی» است، چون من هنوز فعالانه در حال رهبری کردن و آموختن از منابع گوناگون هستم. امیدوارم که این سنتز نوین، در نتیجه کار ادامه‌دار در قلمروی تئوریک و در رابطه دیالکتیکی با تحولات بیشتر در جهان، به ویژه در ارتباط دیالکتیکی با پیشرفت بیشتر در مبارزه انقلابی که با هدف نهایی استقرار کمونیسم در جهان پیش می‌رود، تکامل بیشتری یافته و غنای بیشتری به دست آورد. اما صحیح است بگوییم که در نتیجه

کاری که در طول چند دهه انجام داده‌ام با جمع‌بندی تجربه انقلاب کمونیستی و دولت‌های سوسیالیستی و در نتیجه بهره‌مند شدن از عرصه‌های متنوع فعالیت و اندیشه بشری، پیشاپیش تکامل کیفی بیشتر در علم کمونیسم انجام شده است. این تکامل کیفی بیشتر دربرگیرنده جهت‌گیری اساسی، روش و رویکرد و عناصر مرکزی سنتز نوین است. به علت اهمیت سنتز نوین و اهمیت ارائه آن در فرمی موجز و فشرده و در عین حال دقیق، رئوس اصلی را نوشته‌ام. این رئوس اصلی در عین حال یک پایه و راهنمای پایه‌ای ارائه می‌دهد برای تشویق و تسهیل امر درگیر شدن و بحث بیشتر درباره سنتز نوین. این سند مانند خود سنتز نوین یک چیز نهایی نیست بلکه بازتابی است از آنچه تاکنون تکامل یافته است. هرچند که این پروسه ادامه‌دار است اما آنچه تاکنون تکامل یافته است، یک جهش کیفی را نمایندگی می‌کند. این سند یک علامت‌گذاری پایه‌ای در مورد روش و رویکرد اساسی و دیگر مؤلفه‌های سنتز نوین است. آنچه در زیر می‌آید، نشان دادن ابعاد مختلفی است که کمونیسم از طریق سنتز نوین تکامل بیشتری یافته است و همراه با آن، برخی منابع کلیدی معرفی شده است که در آن‌ها این نکات تشریح شده‌اند (در برخی موارد آثاری را معرفی کردم که توسط دیگران در مورد جنبه‌های مهم سنتز نوین نگاشته شده‌اند. هر جا که نام نویسنده ذکر نشده است اثر خود من است.)

روش و رویکرد:

کمونیسم به مثابه علم – تکامل بیشتر ماتریالیسم دیالکتیک

ستنزی بیشتر در مورد آزادی و ضرورت

نه ظهور نوع انسان و نه تکامل جامعه انسانی به جامعه حاضر از پیش تعیین شده بود و یا راه‌های پیش تعیین شده‌ای را دنبال کرد. هیچ اراده یا عامل ماورای طبیعی چنین تکاملی را تصور نکرده و یا شکل نداده. با طبیعت و تاریخ نباید به عنوان چیزی از پیش تعیین شده برخورد کرد. برعکس چنین تکاملی از دیالکتیک برخورد بین ضرورت و تصادف ایجاد می‌شود. در مورد تاریخ بشری چنین تکاملی نتیجه برخورد بین نیروهای مادی زیربنایی و فعالیت آگاهانه و مبارزه مردم است.

(این عبارتی است که آردی اسکای بریک در کتاب از گام‌های ابتدایی تا جهش‌های بیشتر از من نقل کرده است. این نقل قول در مورد رابطه میان ضرورت و تصادف، و رابطه میان شرایط مادی زیربنایی و فعالیت آگاهانه انسان است. این موضوع در فیلم سخنرانی باب آواکیان سخن می‌گوید: از انقلاب کوتاه نمی‌آییم! و همچنین در کتاب آجیت: تصویری از بازمانده گذشته، نوشته اسحاق باران و کی جی آ، در مجله خطوط تمایز شماره ۴ آمده است.)

ایستمولوژی: تئوری علمی شناخت. علیه نسبیست‌گرایی

(علم و انقلاب: درباره اهمیت علم و کاربرت علم به جامعه، سنتز

نویسنده کمونیسم و رهبری باب آواکیان، مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک، در سایت revcom.us در دسترس است. آجیت: تصویری از بازمانده گذشته)

اپیستمولوژی و اخلاق. علیه "قدرت حقانیت می‌آورد" و چگونه نسبت‌گرایی و "حقیقت به مثابه روایت" در نهایت به "قدرت حقانیت می‌آورد" منتهی می‌شود. (کتاب پایه‌ها ۱۰:۴ دور ریختن همه خدایان! باز کردن زنجیرهای ذهن و تغییر بنیادین در جهان به ویژه بخش ۴- کتاب پایه‌ها ۱۱:۵ - آجیت: تصویری از بازمانده گذشته)

اپیستمولوژی و جانبداری در رابطه میان از یک سو علمی بودن و از سوی دیگر، جانبدار بودن آنچه عمده است علمی بودن پیوسته است و علمی بودن پیوسته اساس جانبداری صحیح و کامل از انقلاب پرولتری و هدف آن یعنی کمونیسم است. (آجیت: تصویری از بازمانده گذشته)

علیه پوپولیسم و اپیستمولوژی پوپولیستی. علیه جسمیت بخشیدن این درک اشتباه که گویا ستمدیدگان به علت شرایط تحت استثمار بودن و جایگاهشان در جامعه دسترسی ویژه به حقیقت دارند و به خصوص دارای توانایی ویژه‌ای در فهم دینامیک‌های جامعه و دگرگون کردن جامعه هستند. علیه گرایش‌های مذهب‌گرایی/مذهبی در کمونیسم. (کتاب پایه‌ها ۱۱:۴- ملاحظاتی در مورد هنر و فرهنگ، علم و فلسفه - بحران در فیزیک، بحران در فلسفه و سیاست منتشر در مجله خط تمایز شماره ۱ - کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین، مانیفستی از آر سی پی)

یک اقتصاد سیاسی علمی‌تر، رویکرد ماتریالیستی دیالکتیکی تر به

رابطه بین زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک (درباره قوای محرکه آتارشی و دینامیک‌های تغییر نوشته ریموند لوتا در مجله خط تمایز شماره ۳ - آیا این سیستم می‌تواند ستم بر زن را کنار بگذارد یا بدون آن باشد؟ یک سؤال اساسی، یک رویکرد علمی در پاسخگویی به آن. منتشر شده در مجموعه همه زنجیرها را بشکنیم! باب آواکیان درباره رهایی زنان و انقلاب کمونیستی - پرندگان نمی‌توانند کروکودیل بزیابند اما بشر می‌تواند از افق‌ها بگذرد، بخش اول)

به ورای دموکراسی و برابری. تکامل بیشتر درون‌بینی عمیق مارکس: پیشروی به سوی کمونیسم دربرگیرنده آن است که جامعه و مردمی که آن جامعه را می‌سازند در شرایط مادی و در تفکرشان به ورای افق تنگ حق بورژوازی می‌روند و درک بسیار مهم مارکس که حق هرگز نمی‌تواند بالاتر از ساختار اقتصادی جامعه و فرهنگ شکل گرفته توسط آن، باشد. (دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی‌توانیم؟ - انقلاب و رهایی بشریت، بخش اول)

هسته مستحکم با الاستیسیته بسیار بر پایه هسته مستحکم (ملاحظاتی درباره هنر و فرهنگ، علم و فلسفه - علم و انقلاب: درباره اهمیت علم و کاربست علم به جامعه، سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان، مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک)

رها کنندگان بشریت، انقلاب کمونیستی برای انتقام گرفتن نیست یا برای آن نیست که تحتانی‌ها در بالا قرار گرفته و بالایی‌ها در پایین بلکه برای رهایی بشریت است، برای خاتمه بخشیدن به ستم و استثمار

در سراسر جهان است

(آجیت: تصویری از بازمانده گذشته)

انترناسیونالیسم

پایه‌های مادی و فلسفی انترناسیونالیسم کمونیستی و رویکرد کلی نسبت به آن (کتاب پایه‌ها ۲:۱۲ - پیشبرد جنبش انقلابی جهان: مسائل مربوط به جهت‌گیری استراتژیک - کمونیسم یا ناسیونالیسم؟ پلمیکی توسط او سی آر در مکزیک، منتشر شده در مجله خطوط تمایز شماره ۴) جمع‌بندی موج اول جنبش کمونیستی / دولت‌های سوسیالیستی. (فتح جهان؟ پرولتاریای بین‌المللی باید و خواهد - تضادهای حل نشده، نیروهای محرکه انقلاب، بخش دوم و سوم - کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین، مانیفستی از آر سی پی - آنچه را که فکر می‌کنید می‌دانید نمی‌دانید: درباره انقلاب کمونیستی و راه واقعی رهایی: تاریخ آن و آینده ما، مصاحبه‌ای با ریموند لوتا، نشریه انقلاب شماره ۳۲۳، بیست و چهارم نوامبر ۲۰۱۳)

رویکرد استراتژیک نسبت به انقلاب به ویژه در کشورهای امپریالیستی مانند ایالات متحده اما با مفاهیمی عام‌تر

چه باید کرد؟ لنین - احیاء و غنی کردن برحسب تأکید بیشتر بر

روی این که باید مسائل انقلاب را در مقابل توده‌های مردم گذاشت و همین‌طور تأکید بر این که آگاهی کمونیستی باید از بیرون تجربه مستقیم و مبارزات توده‌ها به میان آن‌ها برده شود، اهمیت قلمروی ایدئولوژیک و عوض کردن طرز فکر توده‌ها و در مورد نیاز به فشار گذاشتن بر روی تحولات عینی، تکامل بیشتر یکی از عناصر مرکزی در چه باید کرد؟ تسریع در عین انتظار: فعالیت برای تغییر اوضاع عینی به حداکثر ممکن در هر مقطع زمانی در عین هشیاری شدید نسبت به رخدادهای جدید و شاید غیرقابل پیش‌بینی (یا حتی پیش‌بینی نکردنی) و این که نیروهای طبقاتی/اجتماعی دیگر از نقطه نظر خودشان و در انطباق با این که نمایندگان آنان تصور می‌کنند چه چیزی به نفعشان است، نیز بر روی تضادهای عینی کار می‌کنند. (شش پاراگراف اول بخش دوم انجام انقلاب و رهایی بشریت)

مائو بر روی رابطه دیالکتیکی بین ماده و آگاهی تأکید کرد و بر روی این مسئله پافشاری کرد که لازم است دارای این جهت‌گیری باشیم که برای تحولات غیرمنتظره آماده باشیم، اما دقیقاً این نوع جهت‌گیری، درک، روش و رویکرد در سنتز نوین به شکلی کامل‌تر و عالی‌تر سنتز شده است. (این درک پایه‌ای برخی اصول برای ساختن جنبشی برای انقلاب و بیانیه درباره استراتژی انقلاب توسط آر سی پی را تشکیل می‌دهد.)

جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری، تحلیل از پایه اساسی و نیروهای پیش‌راننده انقلاب و جبهه متحد گسترده‌تر تحت رهبری پرولتاریا (پرندگان نمی‌توانند کرد و کودیل بزایند، بخش دوم)

نقش روشنفکران به مثابه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و تضادهای مرتبط با آن در انقلاب پرولتری

(تأملات و مشاجرات: درباره اهمیت ماتریالیسم مارکسیستی، کمونیسم به مثابه یک علم، کار انقلابی معنادار و یک زندگی معنادار)

نقش محوری مسئله ملی سیاه، رابطه محوری بین رهایی ملی و انقلاب پرولتری در ایالات متحده

(کمونیسم و دمکراسی جفرسونی - ستم بر مردم سیاه و مبارزه انقلابی برای خاتمه بخشیدن به هرگونه از ستم - فیلم سخنرانی انقلاب و دین: مبارزه برای رهایی و نقش دین، گفتگویی بین کورنل وست و باب آواکیان - فیلم سخنرانی انقلاب چرا ضروری است؟ چرا ممکن است و درباره چیست - فیلم سخنرانی باب آواکیان سخن می گوید: از انقلاب کوتاه نمی آیم! - قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی یک طرح پیشنهادی از آر سی پی)

نقش بسیار مهم مبارزه برای رهایی زنان (که در جهان امروز اهمیت بسیار بیشتری یافته است) و رابطه آن با انقلاب پرولتری و هدف این انقلاب که رهایی بشریت از طریق پیشروی به سوی یک جهان کمونیستی است. (کتاب پایه ها ۲۲:۳ - تضادهای حل نشده، نیروهای پیش برنده انقلاب، بخش سوم - همه زنجیرها را بگسلید! باب آواکیان درباره رهایی زنان و انقلاب کمونیستی)

کسب قدرت (درباره امکان انقلاب نوشته آر سی پی - پرندگان

نمی‌توانند کروکودیل بزنند. بخش دوم)

ساختمان یک جامعه نوین، پیشروی به سوی یک جهان نوین

پیش برد تغییر سوسیالیستی جامعه به مثابه بخش و اساساً تابعی از پروسه کلی انقلاب جهانی به سوی هدف نهایی کمونیسم (نظراتی درباره سوسیالیسم و کمونیسم: نوع بنیاداً نوینی از دولت، یک دید کیفیتاً متفاوت و بسیار عظیم‌تر از آزادی)

نکته چتر نجات، منبسط شدن روابط اجتماعی و بیانی که تضادهای اجتماعی و طبقاتی بعد از تحکیم دولت نوین سوسیالیستی به خود می‌گیرند. (اساس، اهداف و روش‌های انقلاب کمونیستی)

کاربست هسته مستحکم با الاستیسیته بسیار زیاد بر پایه هسته مستحکم در جامعه سوسیالیستی. تشخیص نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری یک حزب پیشاهنگ در دوره گذار سوسیالیستی به کمونیسم و در همان حال تأکید بسیار بر روی اهمیت نارضایتی و جوشش سیاسی، فکری، فرهنگی بر پایه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و به مثابه یک بخش کلیدی از اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد گذار به سوی کمونیسم و محو هرگونه دیکتاتوری از هر شکل از طریق دست یافتن به کمونیسم. (ملاحظات درباره هنر و فرهنگ، علم و فلسفه - سیاست رهایی‌بخش: آلن بادیو: کمونیسم در قفس جهان بورژوایی نوشته ریموند لوتا، نای دنیا و ک جی آ در مجله خطوط تمایز شماره ۱)

نقش یک قانون اساسی سوسیالیستی، حقوق مردم و حاکمیت قانون در دیکتاتوری پرولتاریا (پرندگان نمی‌توانند کروکودیل بزنند... بخش اول - و حقوق در جامعه سرمایه‌داری و در جامعه سوسیالیستی آینده، منتخبی از نوشته‌های باب آواکیان و گزیده‌هایی از قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی طرح پیشنهادی از آر سی پی)

رابطه بین وفور و انقلاب در کشور سوسیالیستی و در سطح بین‌المللی (پرندگان نمی‌توانند کروکودیل بزنند... بخش اول)

تمام این نکات در قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی در آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) تجسم یافته، به کار بسته شده و برجسته شده است.

نتیجه‌گیری / خلاصه

اساسی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین موضوع در سنتز نوین، تکامل بیشتر و سنتز بیشتر کمونیسم به مثابه روش و رویکرد علمی و به کار بست پیوسته‌تر این روش و رویکرد علمی در مورد واقعیت به طور عام و به طور خاص، در مورد مبارزه انقلابی برای سرنگون کردن و ریشه کن کردن کلیه سیستم‌ها و روابط استثمار و ستم و پیشروی به سوی جهان کمونیستی است. این روش و رویکرد زیربنای تمام عناصر مرکزی و مؤلفه‌های تعیین‌کننده سنتز نوین است و راهنمای همه آنهاست.

عصر ما، عصر انقلاب کمونیستی است. عصر گذار جامعه بشری به ورای جامعه چند هزار ساله طبقاتی. عصر سازمان دادن اجتماع بشر بر اساس محو تمایزات طبقاتی، نابود کردن کلیه روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می‌آورند، نابود کردن کلیه روابط اجتماعی ستمگرانه که از این روابط تولیدی استثماری استثماری بر می‌خیزند و رهایی از کلیه افکار کهنه مربوط به جامعه طبقاتی. این عصر، عصر انقلابی است که به این ضرورت پاسخ می‌دهد.